

شاه شجاع درانی و حامد کرزی در آینه تاریخ

۱- پیشگفتار :

مؤرخین به این باورند که تاریخ تکرار نمی شود زیرا زمان برگشت نا پذیر و حوادث تاریخی مختص به یک برهه معین از همین زمان اند، لیکن اتفاقات تاریخی بار دیگر روی میدهند. این باور مؤرخین در مورد دوره های بعضی از پادشاهان دست نشانده در افغانستان به گونه مثال شاه شجاع و همه زمامداران معاصر چون نور محمد ترکی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل، داکتر نجیب الله، صبغت الله مجددی، ربانی، ملا عمر و حامد کرزی به صورت کامل مصداق می یابد. گرچه با ملاحظه نزدیکی زمان بهتر بود دوره های ببرک کارمل و حامد کرزی بمثابة نوکران استعمار شرق و غرب مقایسه میشدند، ولی این مهم به زمان دیگری موکول میگردد. از اینکه استعمار انگلیس و امریکا در توافق یک دیگر عمل میکنند، ضرور است در قدم اول دو برهه زمانی یعنی استعمار قدیم و استعمار نو در مقایسه آیند. بویژه که با وجود تفاوت زمانی بین دو رژیم دست نشانده اجنبی یعنی شاه شجاع و حامد کرزی، اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی افغانستان در این دو دوره شباهت هایی جالبی به هم میرسانند. به طور مثال این زمامداران ظاهری، بردگان بی اراده باطنی بوده اند که به دست بیگانگان چرخانده شده و میشوند و گوش به فرمان باداران و چشم امید به رحمت ایشان دوخته بودند و دوخته اند. خصلت دیگر این زمامداران ظاهری و دست نشاندهگان واقعی یکی در اینست که در تامین منافع اجنبی و پامال کردن هستی میهن خود از هیچ حرکتی ابا نورزیده، رفتار شان در برابر ارباب جبونانه میباشد. بالاخره این زمامداران ظاهری چون شاه شجاع و ببرک کارمل همانند خائنین ملی و جاسوسان اجنبی، مورد تنفر و انزجار عمیق مردم خویش قرار داشته و با مرگ های ذلتباری به جایگاه اصلی شان در زباله دانی تاریخ سپرده شده اند. پایان کار حامد کرزی و اعوان و انصارش هم نمیتواند به حکم تاریخ از سرنوشت ذلتبار شاه شجاع و همقطارانش چون ترکی، امین، کارمل، نجیب، گلب الدین، ربانی و ملا عمر بهتر باشد. این مسأله نه تنها در مورد افغانستان، بلکه در مورد سایر کشور ها نیز صادق آمده است، مانند سرنوشت رضا شاه در ایران، صدام حسین در عراق، پینوچه در چیلی، ضیاءالحق در پاکستان و غیره. و اما مردم افغانستان در طول تاریخ خود نه تنها برضد اجنبی متجاوز و به خاطر استقلال و حاکمیت سیاسی خویش رزمیده اند، بلکه رژیم های دست نشانده استعمار کهن مانند شاه شجاع و مزدوران استعمار نوین را نیز از سر راه خود رفته اند.

جنگ کنونی افغانستان که با حمله امریکا در افغانستان شروع شد و از آغاز دوره کرزی تا کنون ادامه دارد، در ظاهر مقابله با طالبان و دستگیری ملا عمر و اسامه بن لادن را هدف قرار داده بود. اما اینها نه تنها دستگیر نشدند، بلکه در این جنگ بیگناهان کثیری جانهای خود را از دست دادند و مناطق وسیعی از کشور بمباران و تخریب شد. حامد کرزی به استشاره امریکا در اخیر سپتمبر ۲۰۰۷ میلادی از طالبان دعوت کرد که شامل کابینه و حکومت او گردیده با وی همکاری نمایند، ولی طالبان این دعوت را به اساس هدایت پاکستان رد کردند. جنایات و فساد عمیق در اداره کابل و تکبر، شقاوت و عاقبت نیاندیشی حامیان بین المللی آن در اکثر مناطق، مردم را به برگشت به عقب و به حمایت از طالبان تشویق میکند تا بدان حد که آقای برهان الدین ربانی با جمعیت اسلامیش به پیشواز طالبان میشتابد. برای اینان سرنوشت انسانهای افغانستان به پیشیزی نمی ارزد. آنچه در رأس قرار دارد تأمین منافع خود آنهاست که گاهی با سازش با امریکا و زمانی با دمسازی با طالبان آنرا برآورده می سازند. تجاوز به عزت و غرور مردم، بمباران دایمی مناطق، تخریب مناطق مسکونی، قتل عام مردم ملکی در اثر فشار بی اندازه در عملیات نظامی و تلفات زیاد انسانی باعث ایجاد نفرت در مردم گردیده و فاصله آنها را با دولت و حامیان خارجیش روز به روز بیشتر میگردد. فشار های خارجی افغانستان را به میدان جنگ نیابتی مبدل کرده است و نیروی سیاه طالبان که همرمز دیرینه امریکاییها اند، مثل حامد کرزی به ساز بیگانگان رقصیده و همه روزه با حملات انتحاری بیگناهان را به کام مرگ میفرستند. در همین رابطه تا جایی که از شواهد پیداست می توان به وضاحت دید که تجاوز کاران « ناتو » سخت در تلاش اند تا از نضج گیری و رشد یک مقاومت مردمی جلوگیری نمایند. چنانکه در دهه

هشتاد سده گذشته به وسیله رسانه های خیری فرا ملیتی و غول پیکر خویش مبارزات خود جوش و جنبازی بی دریغ خلق ما را به پای نواله خواران مزدور و بی مقدار شان یعنی مقاومت رسمی خزیده در دامان ناپاک خودشان نوشتند و در عاقبت آنها را بر دوش خلق سوار نمودند. امروز نیز در صدد اند تا تمام نارضایتی ها و رزمجویی های مردم ما را به پای طالب نوشته از همین اکنون زمامداران آینده را تدارک ببینند.

در این نوشته کوشش شده تا چگونگی بخشی از اوضاع و احوال سیاسی، نظامی و اقتصادی دوره شاه شجاع توام با معرفی بعضی از جواسیس و خائنین دوره او با دوران حامد کرزی به صورت اجمالی به عنوان "مشت نمونه خروار" تذکر داده شوند و نکات مشترک این دو برهه زمانی در برابر همدیگر قرار گیرند. با تذکر عوامل اتفاقات و حوادث دوران استعمار کهن و استعمار نوین، سیر احتمالی اوضاع جاری کشور و سرنوشت حکومت حامد کرزی و دار و دسته او را میتوان به صورت تقریبی در آیینة تاریخ ترسیم کرد. به منظور ارزیابی دوره شاه شجاع بیشتر از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" (۱) استفاده به عمل آمده است.

۲ - نوکران اجنبی و قضاوت مردم :

در دوره شاه شجاع : «لارڈ اکلند می خواست شخصی را که کاملاً به دولت انگلیس مطیع و منقاد باشد بر تخت سلطنت متمکن گرداند. این شخص شاه شجاع بود و تعهد نموده بود که بدون اجازه انگلیس و دولت سیکه با هیچ دولت خارجی رابطه قایم نکند و با هر دولتی که با دو طرف دیگر قرارداد مخالفت داشته باشد، خصومت نماید. یکی از عمال سیاست برتانیه در هند راجع به این تصمیم مینویسد : "به غرض عقب زدن سایه تعرض روسیه، ما تصمیم گرفتیم تا یک نفر متواری ضعیف النفس و بی ارزشی را چون شاه شجاع بر مردم افغانستان که تا آن وقت سوء نیتی در برابر ما نداشتند تحمیل کنیم"» (۲ : ص ۲۴۷ و ۲۴۸). «در اواخر شاه شجاع و انگلیس ها امور ملکی و نظامی قندهار را به مستر لیچ نماینده سیاسی و افسر و عسکر انگلیسی گذاشته، اسماً شهزاده فتح جنگ را والی قندهار نامیدند و خود با ۲۸ هزار عسکر و خانهای بزرگ قندهار به استقامت غزنه و کابل حرکت کردند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۰).

در دوره حامد کرزی : بعد از آنکه امریکاییها از بمباران افغانستان و شکست طالبان فارغ شدند، آنگاه یک افغان ضعیف النفس و بی ارزشی را چون حامد کرزی پیدا کرده و سررشته امور افغانستان را به آقای خلیلزاد نماینده خاص سیاسی و سازمان جاسوسی امریکا سپردند و حامد کرزی اسماً رئیس جمهور موقت افغانستان شد در حالیکه همه صلاحیت ها به دست آقای خلیلزاد نماینده خاص بوش رئیس جمهور امریکا بود. **پیوست همین حوادث جنگ سالاران ائتلاف شمال به دور خلیلزاد حلقه زده و به پیشواز تانک ها و در سایه بمب افکن های امریکایی به رقص و شادمانی پرداخته و به نیرو های نظامی امریکا در فتح کشور خود مدد بیدریغ رسانیدند.** «حامد کرزی در ظاهر رئیس جمهور شد اما قدرت واقعی به دست امریکاییها ماند که ائتلاف شمال در نوکری آن قرار دارد. البته امروز هم کرزی که در سال ۲۰۰۴ رسماً به حیث رئیس جمهور افغانستان انتخاب گردید، کدام قدرت واقعی ندارد که بتواند بدان اتکا کند. قوماندانان ائتلاف شمال که در صف و رسته امریکاییان با طالبان جنگیدند، بخاطر کار های سفاکانه خود در سالهای دهه ۹۰، نزد افغانان نام و شهرت خیلی زشت دارند» (۳). **جالب توجه است که اسلام سیاسی ائتلاف شمال در کشتن همکیشان خودش یعنی طالبان که مدافعین اسلام بنیادین اند به کفار کمک میرساند و این نمونه کامل اسلامخواهی شان را نشان میدهد.** عارفی گفته بود که اگر شیطان هم حاضر شود اخوان را به قدرت سیاسی برساند، اخوانی ها او را برادر میخوانند. پس در این صورت قابل فهم است که مردم این ها را اخوان الشیاطین می نامند. بنا بر آن جای تعجب نیست که آقای فضل الهادی شینواری رئیس ستره محکمه در پایان ماموریت خلیلزاد طی نامه ای از رئیس جمهور امریکا تقاضا کرد که ماموریت خلیلزاد در افغانستان تمدید گردد. و این در حالی بود که مردم درک کرده بودند که اداره استعماری که در رأس آن خلیلزاد و غلام حلقه به گوشش حامد کرزی قرار داشت در خدمت امریکا قرار دارد.

در دوره شاه شجاع : «شاه شجاع و جنرال کین و مکناتن از قلات به خط غزنی مارش نمودند و در بیست و یکم جولای در برابر شهر غزنه فروکش کردند. مدافع غزنی سردار غلام حیدر خان شهر را با سه هزار عسکر استحکام بخشیده و دروازه های غزنی را با دیوار های سطبری مسدود کرده بود، تنها دروازه کابلی شهر به غرض خروج به حال عادی مانده بود... در چنین مرحله ای سردار عبدالرشید خان خواهرزاده امیر دوست محمد خان بواسطه موهن لال با انگلیسها داخل مکاتبه شد و آخراً به اردوی دشمن رفت و تمام اوضاع جنگی و نقشه دفاعی افغانها را به انگلیس ها خاطر نشان نمود. جنرال کین امر کرد تا مستر تامسن در تاریکی شب ۲۳ جولای دروازه کابلی غزنه را بواسطه نقب و باروت منفلق ساخت. سپاه دشمن در ساعت سه همان شب داخل شهر گردید و سردار غلام حیدر خان در بالا حصار غزنه متحصن شد. مردم شهر از غریب انفلاق سر از خواب دوشینه برداشته و دست به هر سلاحی که یافتند بردند. از این به بعد بازار به بازار کوچه به کوچه و خانه به خانه جنگ دست و گریبان آغاز گردید. مردم شهری و قشون غزنی چنان جنگ قهرمانانه نمودند که برای بار اول چشم سپاه امپراتوری را

بسوخت. در خاتمه جنگ ۱۲۰۰ نفر کشته و ۳۰۰ نفر زخمی از مدافعین غزنه بروی زمین افتاده بود. ۱۷ نفر افسر انگلیسی بشمول جنرال سیل و ۲۰۰ نفر انگلیسی زخم برداشته بودند، در حالیکه انگلیسها تعداد کشته شدگان خود را پنهان نمودند. انگلیس ها در بالا حصار غزنی به حرمسرای سردار غلام حیدر خان داخل شده ۳۰ نفر عائله و حرم او را کشیده، با خود سردار در یکی از خانه های غزنی محبوس نمودند و اسرای جنگ را که اغلب بدون اسلحه بودند، قسماً در دهن توپ بستند و قسماً مثل گوسفند ذبح کردند. سردار عبدالرشید خان که خود جزء اعضای خاندان شاهی بوده و سالها از پول و زحمت مردم افغانستان تغذیه و تفریح کرده بود، اینک ایستاده و حالت هموطنان خود را از دور تماشا میکرد. وقتیکه ۵۰ نفر اسیر غزنه را بحضور شاه شجاع پیش کردند، یکی از اینها فریاد کرد و شاه را «نوکر فرنگی» خواند. به همین سبب بود که ۵۰ نفر را حلقوم بریدند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۰ و ۵۳۱).

در دوره حامد کرزی : قوای امریکا و ناتو که به کمک جواسیس ائتلاف شمال اینک در یک جنگ خونین تمام عیار گیر افتیده، دیگر از تحکیم صلح و بازسازی حرفی نمیزنند و پیوسته از مرکزیت خود در امریکا و اروپا تجهیزات و عساکر تازه دم می طلبند. برخورد ناتو و قوای خارجی در افغانستان که بیشتر به شیوه استعماری صورت میگیرد باعث نفرت و انزجار مردم از خارجیان و ائتلاف شمال گردیده است. چون شکست ناتو در افغانستان برای کشور های عضو سرنوشت ساز است، بنا برآن با تمام قوت در یک جنگ شرمسارانه اشتراک میکند و این، همزمان تمرین جنگ برای اعضای ناتو نیز پنداشته میشود که برای آینده ناتو که برنامه های مشابهی برای کشور های دیگر در چالته دارد، بسیار مهم است. **قرار اطلاعات سازمان حقوق بشر تنها در سال ۲۰۰۶ میلادی بیشتر از ۱۰۰۰ نفر از مردمان ملکی توسط بمباران ناتو و امریکا به کمک ائتلاف شمال کشته شده اند.** همچنان حدود ۱۰۰۰ نفر دیگر از مردمان ملکی تا تابستان سال ۲۰۰۷ میلادی جانهای خود را از دست داده اند. بمباران محافل عروسی و خاکسپاری و تخریب قراء و قصبات کشور کار روزمره ناتو و امریکاست. در زندانهای امریکا در افغانستان بیشتر از ۱۲ هزار نفر زندانی اند. کشتار مردم بیگناه هر روز ادامه دارد. اعضای دولت، کابینه و شورا و مجلس اعیان مثل عبدالرشید خان که در بالا از او ذکر رفت، از خوان دشمن به قیمت خون همین مقتولان تغذی میکنند، قتل بیگناهان کشور خود را از دور تماشا مینمایند و لب به اعتراض نمیگشایند. حتی ظاهر شاه که کرزی او را بابای ملت میداند تا دم مرگ از کشتار مردم و کشتگان ملت یادی نکرد و اعتراضی ننمود و مثل همیشه به کرم اجنبی چشم دوخته بود و از طریق نواسه اش با جنگسالاران و امریکا عشو میفروخت. در سالهای اخیر ظاهر شاه در هر ضیافتی در آغوش متجاوزین غربی در جوار حامد کرزی و در پهلوی جنگسالاران و خائنین ملی جا خوش کرده و از خوان اشغالگران به یاد کشتگان ملت خود لقمه میزد. حیف است که انسانی با آن سجایا بابای ملت غیور و دلیر خوانده شود.

برخورد دولت با ملت تنها این نبود، بلکه دشمنان مردم را مدال هم داد به طور مثال سفیر ایران را. «**بلی آقای کرزی ! اندکی به خود آید. آخذ های ایران دو صد هزار مهاجر افغان را با هزاران توهین و تحقیر و ضرب و شتم بصورت بسیار وحشیانه و غیر انسانی و غیر اسلامی از ایران اخراج کردند و شما به سفیر شان در کابل مدال دادید. آخذ های ایران به شدت در امور داخلی افغانستان مداخله کرده و طالبان و افراد القاعده را مسلح ساخته و به افغانستان میفرستند و شما به سفیر شان مدال میدهید. آخذک های جمهوری اسلامی ایران به صد ها و هزاران حلقه ماین به افغانستان میفرستند و شما آقای کرزی به سفیر شان مدال میدهید. عمایه پویشان تاریخ فکر ایران ۱۹ نفر کودک افغان را به اعدام محکوم کرده و اعدام میکنند و شما مدال میبخشید. مقامات جمهوری اسلامی ایران عنقریب بیست هزار مهاجر دیگر افغان را از کشور اخراج خواهند کرد و شما باز هم مدال خواهید بخشید ...» (۱۲).**

در دوره شاه شجاع : «شاه شجاع و انگلیس بعد از تسخیر غزنه به استقامت کابل حرکت کردند و در " شیخ آباد وردک" تمام مامورین، افسران و اردوی امیر دوست محمد خان را به استقبال شاه حاضر یافتند. شاه شجاع و انگلیسها در هفتم اگست ۱۸۳۹ وارد شهر کابل شدند، در حالیکه هزاران نفر از شهر کابل و قصبات اطراف برای دیدن پادشاه حقیقی افغانستان جمع شده، در راه ها و بالای دیوار ها در حالت انتظار نشسته بودند، همینکه پادشاه پدیدار شد و در پهلوی او مکناتن و جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس دیده شد، آب سردی بود که بر سر آتش احساسات مردم فرو ریخت، تا جاییکه صدایی و ندایی و سلامی از هیچ طرف برنخاست و شاه با تأثر داخل بالا حصار کابل گردید و چون عمارت سلطنتی را بعد از ۳۰ سال در بدری بدید به سختی بگریست، زیرا موقف او بسیار دردناک بود و بعد از تاجپوشی در قندهار بوضاحت درک کرده بود که انگلیس ها او را مغبون ساخته و اینک در دست دشمن فریبده خارجی به جز آله بیجانی نیست» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۳).

در دوره حامد کرزی : پس از سرنگونی طالبان در بین عده ای از افغانها خوشبینی کاذبی به آینده افغانستان بوجود آمده بود که ماهیت این امیدواری را تصور "تحکیم امنیت و صلح، ترقی و تعالی اقتصادی تحت حاکمیت ملی و سیاسی کشور" تشکیل میداد. علاوه برین در همان آغاز تشکیل اداره موقت و عده سپرده شده بود که قانونیت و

جامعه مدنی در پرتو دیموکراسی که شیرازه وحدت ملی میباید به میان می آید تا تمامیت کشور آسیب نبیند. اما سیر حوادث بر این تصورات خط بطلان کشیده و نشان داد که نه تنها این امیدها برآورده نشدند، بلکه یقین حاصل شد که اداره موقت و حکومت به رهبری کرزی و پشتیبانی خلیزاد نماینده خاص بوش، دست نشاندۀ اجنبی بوده، نه تنها اراده و توان حل مشکلات افغانستان را ندارد، بلکه به خاطر تامین سلطۀ اجنبی بکار گماشته شده و قوای امریکا آشکارا کشور را اشغال کرده و اداره موقت و حکومت و حامد کرزی جز آله بی جانی در دست اجنبی نمیباشند. این حقیقت تلخ بمثابة آب سردی بود که بر سر امیدهای دیرینه مردم فرو میریخت. جریانات سالهای بعدی این حقیقت را روشنتر ساخته و نفرت مردم را از اداره مستعمراتی و امریکا افزایش داد.

۳ - جاسوسان، خائنین و وابستگی به اجنبی :

در دوره شاه شجاع : « انگلیس ها مفید تر میدانستند که جاسوس های محلی شان فقط به حساب مملکت خودشان، البته در سایه مساعدت انگلیس، تغذیه نمایند و از پول مملکتی که خیانت به آن می کنند، صاحب نام و نشان و شهرت و اعتبار و هم زندگی مجلل و مرفه اشرافی گردند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۲۶).

در دوره حامد کرزی : این حقیقت در مورد جواسیس و خائنین ملی امروز افغانستان مثل جنگسالاران از قبیل سیاف، ربانی، فهیم، اکبری، محقق، خلیلی، دوستم، علومی، گلاب زوی، قانونی و غیره نیز صادق است که به پاس خیانت های ملی که در حق کشور خود کرده اند و هنوز هم می کنند، از پول های دوران جنگ و بازسازی در زیر سایه غربیها صاحب ثروت و جایاد های بی حساب و زندگی مجلل و مرفه اشرافی شده اند. به تاریخ ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۷ حامد کرزی بدترین این خائنین ملی و ناقضان حقوق بشر را به استشاره غرب دعوت کرده در مورد تفویض بیشتر قدرت و صلاحیت دولتی به آنها، با ایشان مذاکره نمود.

در دوره شاه شجاع : «انگلیس ها یک جاسوس خود را که ملا غلام نام داشت در بدل چهل هزار روپیه استخدام کرده بودند که به طرفداری شاه شجاع دست به کار شود. بعد از آنکه شاه شجاع و قشون انگلیس در افغانستان معوم شدند، ملا غلام به هند گریخته و در لودیانه مقیم گردید. اما او در آنجا با فقر و مرض و عدم اعتنای انگلیس به سختی جان سپرده خانواده خود را در یک حالت فجیعی در هندوستان باقی گذاشت. زیرا انگلیس ها به وجود او دیگر احتیاجی احساس نمی کردند. و بودجه انگلیس و هند حاضر نبود که پول مفت به چنین شخصی بپردازد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۲۶).

در دوره حامد کرزی : امریکا هم جواسیس متعددی را در افغانستان بالا کشیده و قبل و بعد از شکست شوروی سابق و سقوط طالبان بکار گماشت. همینکه این جاسوسان از چلند افتیدند، وجود آنها زاید دانسته شده از صحنه سیاسی افغانستان بدور انداخته شدند، مانند گلاب الدین حکمتیار، قسیم فهیم، ملا عمر، قوماندان عبدالحق، حاجی دین محمد و غیره. جواسیس امریکایی مکلفیت داشتند تا در برابر جاسوسان روسی چون برادران مسعود، ربانی، فهیم، قانونی، دوستم، گلاب زوی، علومی و غیره و همچنان جاسوسان ایران مثل اکبری، کاظمی و غیره دست بکار شوند. شواهد به اثبات رسانیده اند که آقایون خلیلی و محقق هر دو آدم های آس آی بوده و در نتیجه در خط امریکا قرار دارند. از همین سبب در به اصطلاح "جبهه ملی" که طرفداران روسیه و ایران آنرا ساختند، داخل نشدند.

۴ - عقد قرارداد ها :

در دوره شاه شجاع : «انگلیس ها که تا قندهار بدون مزاحمت رسیده و ولایت را بدون جنگ گرفته بودند، از استیلا قاطع خود در افغانستان مطمئن شدند، لهذا حلقه دوستی را که در گردن شاه شجاع انداخته و حلقوم او را میفشردند، تنگتر ساختند تا صدای او خارج نشود. اینست که معاهده هفت فقره یی مورخ هفتم می ۱۸۳۹ را بالای محبوبس محترم خود امضا کردند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۲۹). «به موجب یکی از مواد این قرارداد شاه موافقت کرد تا یک دسته از قوای انگلیس بطور دایم در افغانستان مانده مصرف آن از طرف افغانستان تأدیه شود. از طرف دیگر، افراد نیروی برتانیه خصوصاً افراد انگلیسی نژاد آن به تعرضاتی که در چنین موارد معمول است آغاز نمودند. از آن جمله قرار روایت کتاب "واقعات شاه شجاع" که از طرف خود شاه شجاع یا به امر او تألیف شده یک نفر از سپاهیان گوره که از نشئه باده سرمست بود در راه به دختر جوانی از نجبای قندهار دست انداخت. چون شاه نتوانست متعرض را به مجازات برساند مردم چنین نتیجه گرفتند که برای او جز نام شاهی دیگر اختیاری نیست، به همین پیمانۀ اعتبار او در انظار تخفیف یافت. و عده ای دیگر از شنیدن اخبار مربوط به عدت و قوت لشکر انگلیس روحیه شانرا از دست داده متحیر و سرگردان بودند. قرار روایت جنگنامه، شاه شجاع هم توسط نامه هایی عنوان سران قندهار و کابل و کوهستان آنها را به همکاری دعوت نموده و عده هر گونه انعام

داده بود و یقین است که این وعده و وعید در ذهن سرداران و فیودالان بزرگ که طبقه حاکمه جامعه را تشکیل میدادند، بی تأثیر نبود» (۲ : ص ۲۵۳).

در دوره حامد کرزی : بعد از آنکه امریکاییها از اشغال افغانستان مطمئن شدند، آنگاه قرارداد های متعددی را یکی پی دیگر به بهانه همکاریهای ستراتیژیک نظامی و اقتصادی با محبوس خود حامد کرزی امضاء کردند که حضور طولانی و دامنه دار نظامی امریکا را در افغانستان احتوا میکنند. امریکا به این هم اکتفا نکرده در صدد آن برآمده که در کشور ما پنج پایگاه دائمی نظامی اعمار کند. مقامات و زرات دفاع امریکا اعلان کردند که در افغانستان در شهرهای کابل، گردیز، قندهار، هرات و مزار شریف به مصرف یک میلیارد دالر پایگاه های نظامی اعمار میکنند (۴). جالب اینست که امریکاییها میگویند که این کار را به اثر تقاضای دولت افغانستان انجام میدهند و این قضیه دست نشاندگی دولت افغانستان را روشنتر می کند. این تلاش نظامی امریکا در افغانستان نه تنها برای انقیاد افغانستان، بلکه همزمان در ارتباط با تهدید کشور های منطقه از طریق افغانستان صورت می گیرد. چنانکه روشن گردیده آمادگی های نظامی که امریکا در افغانستان می گیرد، اهمیت آن فوق العاده وسیعتر و بیشتر از آنست که در ساحة افغانستان به آن نیاز داشته باشد. در حقیقت امر این احضارات و اقدامات امریکا اهمیت ستراتیژیک در سطح منطقه دارند. در کنار این احضارات گفته می شود که امریکا تصمیم دارد ۵۰ تا ۶۰ سال دیگر در افغانستان حضور نظامی داشته باشد. فجایع تعرضات عساکر امریکایی در عرصه های مختلف جامعه افغانی آشکار است، چنانکه میدان هوایی بگرام به مثابه نمونه، شباهت به گوشه و کنار شهر بنکاک در تایلند پیدا کرده است. قابل توجه است که ملا های امریکایی و جنگسالاران که در زیر سایه قوای نظامی امریکا به دولت باد آورده دست یافته اند ، با متجاوزین همکاری مینمایند.

۵ - روش انگلیس و امریکا در افغانستان :

در دوره شاه شجاع : «بعد از آنکه قوای انگلیس در نقاط سوق الجیشی قندهار و غزنه و کابل و جلال آباد و بامیان و غیره با سواره و پیاده و توپخانه و جباخانه مستحکم گردید، وضع و رفتار انگلیس هم تبدیل شد. دیگر انگلیس ها «دوست» نی، بلکه زمامدار اصلی و حاکم نظامی افغانستان بودند. مکناتن نماینده و سفیر انگلیس از این به بعد عملاً به شکل صدراعظم و هم نایب السلطنه افغانستان در آمد. تمام امور دولت، عزل و نصب وزرا و افسران افغانی، بودجه و مالیات، مجازات و مکافات و غیره همه در اختیار او بود» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۴).

در دوره حامد کرزی : عین این قضیه در دوران حکومت حامد کرزی جریان دارد. در اول همه صلاحیت های دولتی به دست خلیزاد بود که بعد از آن بدست سفیر امریکا آقای نیومن انتقال داده شد. شاهدان عینی حکایت کردند که مامورین سیا در هوتل کابل و در میدان هوایی بگرام رحل اقامت افکنده و امور مهم دولت را اداره میکنند. تصمیم مسایل نظامی به دوش سر قوماندان اعلا قوای نظامی امریکا در بگرام است.

در دوره شاه شجاع : «عمارت شاه و اتاق دربار او توسط افسر و عسکر انگلیس محافظه میشد. هیچ افغانی بدون اجازه صاحب منصب انگلیس حق دیدن شاه را نداشت. شاه با (۸۵۰ نفر) زن و مرد و اطفال خاندان خود در ارگ بالا حصار از طرف پنجهزار عسکر انگلیسی حفاظت میشد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۴). «چون اقامت بخشی از عساکر انگلیس در بالا حصار بر قصر محل اقامت شاه شجاع مشرف بود شاه وجود آنها را منافی حیثیت و وقار خود شمرده چند بار از مکناتن تقاضا کرد که افراد مذکور را از آنجا بیرون کند، لیکن مکناتن به دلیل نیازمندی حربی از قبول این خواهش استنکاف کرد و این امر هم یکی از علل آزدگی شاه از دوستان انگلیسی او بود (۲: ص ۲۶۶ و ۲۶۷).

در دوره حامد کرزی : اماکنی که حامد کرزی در آن اقامت دارد، توسط عساکر امریکایی محافظت میشوند و محافظین شخص حامد کرزی نیز امریکاییها اند. چنانکه وقتی حامد کرزی در سپتمبر سال ۲۰۰۲ طی سفر خود به قندهار که زادگاه اوست، مورد حمله تروریستی یک وطندارش قرار گرفت، امریکاییها حمله کننده را کشتند و حامد کرزی را از خشم ملت خودش نجات دادند. این چه شرم عظیمیست که حامد کرزی از قهر مردم خویش در آغوش بیگانه پناه میجوید. بر خلاف شاه شجاع، حامد کرزی از چشم انداز عساکر امریکایی دور تر نمیروید و وجود آنها را در ارگ و خانه اش منافی حیثیت و وقار خود و کشور خود نمیداند.

در دوره شاه شجاع : «شاه شجاع باری به مکناتن یاد آوری کرد که افغانستان مامون است و من پادشاهم لهذا ضرورت برای اقامت قشون در کشور دیده نمیشود. مکناتن جواب داد که تا خطر امیر دوست محمد خان باقیست موجودیت قشون انگلیس در افغانستان حتمی است. انگلیس ها نه تنها بواسطه قوه شاه را در دست داشتند، بلکه از لحاظ سیاسی هم او را محتاج بخود و در عین حال زیر تهدید نگه می داشتند، زیرا تمام اوامر که بر ضد منافع

مملکت و مردم و روسای متنفذ صادر میشد، همه بنام شاه بود. لهذا همه دشمن او گردیده بودند. از طرف دیگر انگلیسها رقبای شاه را علی الرغم تمایل او نافذ و مقتدر تر نگه داشتند. شاه شجاع با چنین جریان سیاسی و نظامی نمیتوانست جز بازیچه در دست انگلیس باشد و البته او مستشعر از تمام اوضاع بود و رنج میکشید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۵).

در دوره حامد کرزی : خداوند شاه شجاع آن شاه گنهگار را مغفرت کند که از انگلیس ها خواهش کرد که افغانستان را ترک کنند و افسوس بر کرزی که چنین چیزی در ذهنش هرگز خطور نخواهد کرد. امریکایی ها مثل انگلیسها دلیل می آورند که تا خطر تروریزم است از افغانستان خارج نمی شوند و این خطر را خود شان خلق میکنند تا در کشور ما باقی بمانند و به خاطر برنامه های ستراتیژیک شان کار کنند. قوای امریکایی نیز حامد کرزی را حلقه در گوش کرده، محتاج خود ساخته و تحت تهدید نگه می دارد و رقبای او را تقویت می کند به طور مثال ائتلاف شمال و طالبان را. با امضای منشور «مصالحة ملی» توسط حامد کرزی انزجار مردم از او افزایش بیشتر یافته است. و با تقرر خلقی ها و پرچمی ها و ناقضان حقوق بشر و عاملین گور های دسته جمعی در ساختار های دولتی، وی بیشتر از پیش منفور شده است.

در دوره شاه شجاع : به فرمان مکناتن یک عده از مبارزین ملی چون امین الله خان لوگری، عبدالله خان اچکزی و سردار شمس الدین خان باید به هندوستان تبعید میشدند. «شاه شجاع رجال مذکور را احضار و از پیشنهاد مکناتن آگاه و امر تهیه سفر نمود. ایشان گفتند که ما هرگز انگلیسان را نمی شناسیم که کیستند و چیستند. ما با نوشته شما سر از امیر دوست محمد خان تافتیم و شما را آورده بر تخت سلطنت نشاندیم، اما دیدیم که در عهد شما هر روز فریب کاری انگلیس بنوعی ظاهر و اسباب بدنامی و رسوایی شما و مردم میگردد، پس مسوول شما هستید. شاه که بشنید آه کشید و گفت که شما از دل من آگاه نیستید، من محکوم پهره داران و پاسبانان انگلیس هستم و چاره ای جز از سوختن و ساختن ندارم، افسوس که آنچه بود از دست رفت و مردان کاری خراسان (نام آنروزه افغانستان) و رجال با غیرت و همت مردند و رفتند، ورنه این شمشیر من شمشیر اسلام است، هر مرد با همتی که باشد بیاید و بر دارد، مصارف چنین غازیان را من آماده خواهم کرد بشرطیکه این راز آشکارا نگردد (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۵).

در دوره حامد کرزی : باز هم خداوند شاه شجاع، آن شاه بد کار، را مرحمت کند که واقعبیت اسارت خود را بیان کرد و مردم را به مبارزه ضد انگلیس دعوت نمود. ولی بدا بر کرزی که بدنامی و رسوایی اش به آسمان کشیده و هر روز در منجلا و ابستگی غلیظی فرو تر میرود و مملکت را بر باد می دهد ولی سر از بندگی امریکا بر نمی تابد و بر خون های ریخته شده ملت خود جشن میگیرد. به طور اوسط هر روز بین ۲۰ تا ۴۰ نفر از وطندارانش زیر بمباران امریکا کشته میشوند و خانه و کاشانه شان ویران میگردد و ماشین جنگی ناتو پیوسته دهکده های کشور را با خاک یکسان و به خون رنگین می سازد و حامد کرزی خلاف شاه شجاع نه تنها نمی سوزد بلکه پیوسته میسازد، گاهی با جنایت کاران داخلی، زمانی با جنگ افروزان خارجی و وقتی با همسایگان فتنه انگیز و هنوز از متجاوزین به خاطر این کارشان تقدیر میکند. او محکوم پهره داران و پاسبانان امریکایی بوده و غافل از این است که با وجود سی سال جنگ، مملکت مردان کاری و با همت فراوان دارد که میتوانند بر ضد متجاوزین مبارزه کنند.

در دوره شاه شجاع : «در اکتوبر ۱۸۴۱ اعلانات زیادی بدست آمد که به امضای شاه شجاع مردم بقیام و جهاد بر ضد انگلیس دعوت شده بودند... شاه شجاع به مکناتن پیشنهاد کرد که با انقلابیون مصالحه کند و رهبران شان معاف شمرده شود... انگلیسها که از قیام مردم مشوش شدند، خواستند در بالا حصار پناه ببرند، مگر شاه شجاع پذیرفت و گفت که مکناتن را هم در بالا حصار قبول کرده نمی توانم و هم تعمیر بزرگی را بنام ترمیم مجدد ویران کرد... در نوامبر شاه پیشنهاد صلح به مجاهدین نمود... بالاخره مکناتن به لارد اکلند نوشت که شاه شجاع بما خیانت میکند، باید دوست محمد خان به کابل رجعت داده شود... در دسمبر انگلیس ها به شاه شجاع پیغام دادند که از بالا حصار به قشله نظامی بیاید تا با هم یکجا به جلال آباد روند، اما شاه قبول نکرد... در دسمبر شاه اعلان جهاد ملی را بمقابل انگلیس امضا کرد. شاه شجاع نه اینکه رفتن با انگلیس را نمیخواهد بلکه طبقات مختلف مردم را بر ضد انگلیس تحریک میکند... در مارچ ۱۸۴۲ شاه شجاع امر نامه تخلیه جلال آباد را به جنرال سیل فرستاد...» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۶).

در دوره حامد کرزی : دولت حامد کرزی نه تنها خواهش تخلیه افغانستان را از قوت های خارجی ندارد، بلکه مخالفین خود را به نام طالب دستگیر و به امریکا تحویل می دهد که مجازات کند. در حالیکه خودش از جمله کسانی است، که از همان آغاز ارتباطات سیاسی و دیپلماتیک طالبان را با امریکا برقرار نمود. او در مصاحبه ای با کانال تلویزیونی الجزیره به تاریخ نهم اکتوبر ۲۰۰۲ میلادی گفت : « در ماه می ۱۹۹۴ میلادی در شهر کوئته پاکستان بودم که طالبان ظهور کردند و مرا در مقدمه حرکت خویش جا دادند. من در آغاز از جمله مؤسسين این جنبش بودم.» مفسرین امور سیاسی بدین باورند که طالبان پروژه امریکاست که به کمک سازمان جاسوسی نظامی پاکستان به وجود آمده است. کرزی بار ها گفته است که عضوی از گروه طالبان است. به قول یک محقق آلمانی (۳) ارتباط

قبلی کرزی با طالبان باید آنقدر نزدیک بوده باشد که قرار بود طالبان او را به حیث نماینده خود در سازمان ملل متحد پیشنهاد نمایند. اینک غربی ها همه مناطق سوق الجیشی و قرارگاه های نظامی اردوی افغانستان را تصاحب کرده و حامد کرزی را در قفس طلایی محبوس کرده اند. حامد کرزی نه تنها خواست خروج نیرو های اجنبی را ندارد بلکه مدام به تضرع می پردازد که آنها نیرو های خود را نه تنها از افغانستان خارج نکنند، بلکه به تعداد آنها بیافزایند. زیرا کرزی میدانند که اگر نیرو های بیگانه از کشور خارج شوند، دوران او هم به پایان میرسد. رحمت بر شاه شجاع، آن شاه گنهگار باد که بالاخره به فریاد ملت لبیک گفت و بر ضد انگلیس اعلان جهاد داد. حامد کرزی به مثابه محبوس سرا پا گوش به فرمان اجنبی است و بر ضد منافع ملت خویش حرکت میکند. اگر احیاناً سر از بندگی امریکا بر دارد، شاید هم امریکا نوکر دیگری از ائتلاف شمال را به مزدوری انتخاب کند. **ائتلاف شمال به خصوص شورای نظار که سر خیل و وطن فروشان دوره گرد اند به کمال خوشی به پابوسی بیشتر امریکا رفته و آنگاه استدلال اسلامی خواهد آورد.**

در دوره شاه شجاع : «در هر حال تشکیلات انگلیسی در افغانستان بسیط بود : مکناتن امور صدارت را در دست داشت. الکساندر برنس به حیث وزیر داخله و منشی او موهن لال بود. موهن لال بعلاوه این کار، وظیفه ریاست استخبارات را نیز ایفا مینمود. نمایندگان سیاسی انگلیس در ولایات افغانستان بحیث والی و نماینده مکناتن، امور ملکی را بعهده داشتند. منتهی مکناتن و برنس و نمایندگان کشوری آنها، اسماً این عناوین را اختیار نکرده بودند، اما عملاً عین وظایف را اجرا میکردند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۶).

در دوره حامد کرزی : بر خلاف دوره شاه شجاع در دوره کرزی تشکیلات امریکایی بسیار وسیع و بگرنج است. هزاران امریکایی در سفارت و مؤسسات امریکایی و سازمانهای جاسوسی در فعالیت اند و سیاست داخلی و خارجی کشور ما را تعیین میکنند. اکثر ادارات مهم دولتی منجمله دفتر ریاست جمهوری از طریق به اصطلاح مشاورین، NGO ها و کارشناسان امریکایی در جهت منافع غربی ها زیر نام افغانها رهبری میشوند. امریکاییها از اردو و پولیس گرفته تا امنیت ملی همه را تصاحب کرده برای خود تشکیلات امنیتی، ملیشه و زندانهای شخصی ساخته اند. در یک کلام همه اداره های مهم را قبضه کرده اند، بدون آنکه نامهای خود را در ادارات مهم دولتی بنویسند.

در دوره شاه شجاع : «اما انگلیس ها در مرکز و ولایات هنوز ناچار بودند که حکام و مامورین افغانی را در پهلوی نمایندگان سیاسی خود، خواهی نخواهی بپذیرند، زیرا توده های مردم متوجه اوضاع شده بودند، لهذا انگلیسها فعالیت خود را ظاهراً توسط حکام و مامورین افغانی بنام شاه دوام میدادند. اما نمیخواستند این حکام و مامورین سر مویی از دساتیر انگلیسی انحراف نمایند ولو مقام شهزادگی داشته باشند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۶).

در دوره حامد کرزی : این واقعیت های دوره شاه شجاع با دوره حامد کرزی بکلی مطابقت دارد. امریکاییها در ظاهر مؤسساتی چون حکومت، ولسی جرگه، مشرانو جرگه، نهاد های جامعه مدنی، سازمان حقوق بشر، اداره ملل متحد و غیره به وجود آورده اند که هیچ کدام آنها نمیتوانند از فرمان امریکا سر پیچی کنند. اکثریت والیان و قوماندانان امنیه همه به فرمان غربی ها تعیین میگرددند. چنانکه وزیر داخله در جریان مقراری جدید عده ای از قوماندانان امنیه در سال ۲۰۰۶ گفت که : «اجازه تقرر این قوماندانها از کشور های غربی گرفته شده است.»

در دوره شاه شجاع : «شاه شجاع حکومت کابل را به یک نفر مجرب و پخته سال و صدیق خود "ملا عبدالشکور خان" داد. این شخص در هند هم همراه شاه شجاع بود. ملا عبدالشکور که با فن اداره آشنایی داشت، در مدت کم توانست عملاً مردم را متیقن سازد که آمر و ناهی کشور شاه است و انگلیسها مهمانان موقتی بوده بزودی از مملکت خارج میشوند. او در اجراءات خود توصیه نامه های برنس را در برابر چشم مردم میدرید و بر ضد آن عمل میکرد و باز در خفا به ترضیه انگلیس ها میپرداخت» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۷).

در دوره حامد کرزی : عین کار ملا عبدالشکور خان را ملا های امریکایی، روسی، عربی و ایرانی مانند ملا صیغت الله مجددی، ملا فضل الهادی شینواری، ملا عبدالرسول سیاف، ملا برهان الدین ربانی، ملا قانونی، آخوند کریم خلیلی و باقی هم مسلکان شان انجام میدهند، با این فرق که ملا عبدالشکور خان کم از کم فن اداره را بلد بود و این ملاها به جز فن وطنفروشی چیزی دیگر نمی دانند. جالب است که بسیاری این ملا ها در پاکستان همکاسه حامد کرزی بودند. بعد از نصب کرزی بر قدرت توسط امریکاییها یکی از این ملا ها بر سر حامد کرزی دستار بسته کرد و این دیگری او را اولی الامر کشور و سایه خداوندش در زمین دانست. اینها هم اجنبی ها را که بزور خود کشور ما را اشغال کرده اند، مهمان خوانده و همکاری با ایشان را ضرور میدانند، چنانکه ائتلاف شمال مثل گذشته در پیشاپیش نیرو های امریکایی و ناتو به کشتار هم میهنان و به تخریب ملک خود مصروف است. این ملا ها گاهی چون ملا عبدالشکور خان در ظاهر به خاطر نشر کاریکاتور های پیامبر اسلام و یا توپ های فوتبال که کلمه مبارکه در آن نوشته شده بود و توسط امریکاییها در پکتیا توزیع گردید، ترسنده ترسنده انتقاد کردند. ولی در خفا مثل ملا عبدالشکور خان رضایت امریکاییها را فراهم کرده و در هر خوانی که در آن اجنبیان دیده میشوند بر آن

لمیده اند و به سلامتی زورمندان لقمه میزنند و بعد از آنکه نعمتی از خوان یغما ربودند، آنگاه ادعیه و اوراد اسلامی سر داده موفقیت مزید دشمنان دین خود را مسألت مینمایند.

در دوره شاه شجاع : «انگلیس ها بتدریج رجال صادق و ملی را از شاه و امور دولت بیگانه و دور کرده، اشخاص فرومایه و خاین به وطن را میدان دادند. زیرا این یکی از مختصات سیاست انگلیس بود که در کشور های مورد دسترس رجال کاری ملی را موقع تبارز ندهد و با فشار و تبلیغ و اتهام آنانرا در اجتماع خنثا سازد، و بر عکس افراد هیچکاره و آله دست را با زور پروپاگند و جاه و جلال وارد صحنه سیاست کرده و مشهور سازد. بسا از این گونه "قهرمانان" میان تهی و مصنوعی نقش های منفی بازی کردند، در حالیکه به جز بازیچه آماسیده و متورم چیزی نبودند.... عناصر ملی بعد از استقرار شاه شجاع و سیطره اجنبی ملتفت شدند که از شاه جز اسمی باقی نیست، و دشمن خارجی در زیر نام او تسلط خود را در افغانستان قایل میکند. پس همه قلباً بر ضد شاه و انگلیس گردیده در جست و جوی راه نجات برآمدند. انگلیسها تمام این چیز ها را میدانستند اما کمتر از "واقعیت" به آن اهمیت میدادند، چرا که ایشان امید به شمشیر و خدعه خود داشتند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۷).

در دوره حامد کرزی : امریکاییها عین کار انگلیسها را کرده و میکنند با این فرق که امریکاییها از همان آغاز کار توسط خلیزاد عناصر فرومایه و خاین به وطن، تبهکاران، جنگسالاران و ناقضان حقوق بشر را میدان دادند و در ترکیب دولت و حکومت شامل کردند تا به وسیله آنها به اهداف خود برسند. در هر حال چون تعداد خاینین کلان زیاد و چوکیهای وزارت کم بود، لذا اداره مستعمراتی وزارت های بی لزوم دیگری به وجود آورد. باقی خاینین ملی را اعم از خلقی - پرچمی و اخوانی، در ولسی جرگه و مشرانو جرگه و دیگر رده های بالایی دولت نصب کردند. افرادی چون قسیم فهیم که منصب مارشالی بدست آورد و دوستم که لقب جنرالی حاصل کرد، جز بازیچه آماسیده و متورم چیزی نبودند و نیستند، جز اینکه بیگانگان را در اشغال کشور خود یاری رسانیدند. وقتی فهیم، این بازیچه آماسیده، خودش را در سپتمبر ۲۰۰۷ در دفاع از وطن سرخیل میدان دانست، نویسنده و طنتخواهی به جوابش چنین نوشت : «مارشال صاحب شما در برابر کی از وطن دفاع میکنید؟ در برابر امریکاییها یا انگلیس ها؟ شما که امروز مارشال هستید و در صحنه حضور دارید از برکت فرماندهان امریکایی و انگلیسی تان است و شما جرئت ندارید که با آنها چشم در چشم شوید. اگر در مقابل طالبان و القاعده از افغانستان دفاع میکنید، ما دیدیم دفاع مردانه تانرا و نیز فرار مردانه تانرا از کابل و پناه بردن تانرا به دره پنجشیر. این شما و قوماندانان فروخته شده تان بودید که از امریکاییها تقاضا میکردید به شدت بمبارمان خود بیفزایند، ورنه شما و افراد تان قادر به درهم شکستن خطوط دفاعی طالبان نیستید» (۵). امروز هم مردم افغانستان دانسته اند که از بازیچه های آماسیده حامد کرزی و دم و دستگاه او جز اسمی باقی نیست، و دشمن خارجی در زیر نام آنها تسلط خود را در افغانستان قایل میکند. از همین جاست که تنفر ملت از دولت روز تا روز بیشتر شده و مقاومت مردم بالا گرفته و این غیر از مقاومت طالبان است که خود بدست امریکا از طریق سازمان جاسوسی نظامی پاکستان اداره میشود.

در دوره شاه شجاع : «انگلیسها در رفتار با عامه مردم نیز از سیاست "تخویف" پیروی کرده در مجازات، حبس و مصادره و تبعید و ضرب روا می داشتند. این روش تخویفی انگلیس در یک میزان متوقف نمی ماند بلکه مرحله به مرحله تشدید میگردد و در تبدیل هر مرحله یا حکومتی، اوضاع اداری قسی تر و خایبانه تر میشد، تا مردم بکلی از بهبود زندگی نا امید و بالاخره بمغلوبیت خود قانع گردند و به بندگی و حقارت عادی شوند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۷).

در دوره حامد کرزی : امریکاییها هم سیاست تخویف را پیش گرفته با ایجاد زندانهای مخوف گوانتانامو، اروپای شرقی و بگرام زندانی های افغان را به این محابس می اندازند. در صحنه نظامی هم اگر وجود مخالفی را در قریه ای حدس بزنند، آن قریه را مورد بمباران و تهاجم وحشیانه قرار میدهند. نگارنده صحنه دلخراشی را در یکی از تلویزیون های آلمان در سال ۲۰۰۷ م دید که عساکر امریکایی دروازه محقر یک خانه گلی را با لگد شکستاده، آنگاه داخل آن کلبه گردیده و همه ریز و پاش آن خانواده را پیش روی زن و اولاد های آن شکستاده و روی هم ریختانند. آنگاه دو مرد را بیرون کشیده به محضر زنان و فرزندان شان آنها را به گلوله بستند. به تعقیب آن یک مشت هیزمی را که اولاد های آن خانواده جهت پخت و پز و سردی زمستان جمع کرده بودند، به آتش کشیده و کشتگان دست خود را بر روی آن آتش گذاشته و در پیش چشمان بازماندگان شان سوختانند. با این کار امریکاییان گویا خوف و ترس ایجاد میکنند، غافل از آنکه این عمل آنها در اول زبونی خود شانرا به نمایش میگذارد تا ترس مردم را و در ثانی افغان از چنین عملی به جای ترس تحریک بیشتر به اخذ انتقام می گردد.

در دوره شاه شجاع : «از طرف دیگر چون مصرف قشون تجملی و گزاف بود، خصوصاً که خانم های انگلیسی هم با خدم و حشم وارد شده بودند، در تزیید مالیات به استثنای مالیات گمرکی سعی میورزیدند. به این ترتیب نرخ آرد و نرخ سایر غله و حبوب و میوه بلند رفت و یک قشر محتکر و سودخوار به میان آمد. این با خواسته های سیاسی انگلیس مطابقت میکرد. زیرا انگلیس و پیروان او عقیده راسخ داشتند که برای اداره کردن بی سر و صدای یک

کشور، از همه بیشتر فقر عمومی و شدت احتیاج مردم، عامل موثر است و ملتی که در مُرداب فقر و احتیاج دست و پا میزند، آنقدر گنگس و بخود مشغول است که دیگر فرصت دیدن بجانب دستگاه حاکمه ندارد، و اگر فی المثل خواسته باشد سر از لجن بردارد، تنها ضربت مشتکی کافیسست که او را در عمق مرداب فرو برد. در همین دوره کوتاه انگلیس ها بود که مثلی در کابل ایجاد شد و آن اینکه: **تا وقتیکه یک ران گوسفند در دکان قصاب در طول روز بی خریدار نماند، دولت بالای ملت حکومت دلخواه کرده نمیتواند.** و این وجیزه در وقتی صادق آمد که هنوز سرمایه داری در افغانستان پدیدار نشده بود تا فقر عمومی مولود سیستم قهری اقتصادی باشد، بلکه افغانستان هنوز در مرحله فیودالی و اقتصاد طبیعی و نیمه طبیعی که "متکی بر خود" بود، سیر میکرد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۸).

در دوره حامد کرزی: این تحلیل داهیانه مرحوم غبار مثل ارزیابی های دیگرش در اوضاع و احوال کنونی افغانستان صد در صد مصداق میباشد. مصارف تجملی اداره مستعمراتی امریکا یعنی دولت دست نشانده افغانستان فوق العاده گزاف است. وزراء و مامورین بلند پایه دولت هزار ها دالر معاش داشته، موثر های قیمتی سوار شده، خدم و حشم و محافظ فراوان دارند. این ها نه تنها از بیت المال بلکه از منابع بین المللی چون ملل متحد، اتحادیه اروپا و سازمانهای جاسوسی خارجی پول دریافت میکنند. اعضای ولسی جرگه و مشرانو جرگه ماهانه بیشتر از صد هزار افغانی معاش میگیرند و هر کدام شان موثر و موثروان و چهار نفر محافظ و کمپیوتر و بسی امتیازات دیگر دریافت میکنند. **کار این ها برای ملت ملموس نیست ولی خدمت شان به بیگانگان آفتابیسست (عده ای معدودی از وکلا شخصیت های محترم و ملی بوده، حساب شان از خاینین جداست ولی افسوس که در صف خاینین در پارلمان استعماری جا گرفته اند).** این همه مصارف از دارایی ملت پرداخت میگردد در حالیکه پول های بازسازی از طریق اکثریت همین خاینین در زد و بند با NGO ها غارت میگردد. و این در حالیست که حد اوسط معاش مامورین پایین رتبه دولت حدود ۲۰۰۰ افغانیسست. معاش معلمین که هم در همین حدود است پرداخت آن گاهی تا سه ماه به تعویق می افتد. عناصری از دولت با دلالان داخلی و خارجی سازش نموده و نرخ ها را زیر نام بازار آزاد بالا برده و یک قشر محکوم و سودخوار را به میان آورده بازار را تحت کنترل خود دارند. در چنین اوضاع و احوال اکثریت مردم در گرسنگی و فقر به سر میبرند و نرخ مواد مورد ضرورت مردم، بخصوص مواد ارتزاقی هر روز بالاتر میرود. نرخ یک بوجی آرد که ۸ سیر است در ماه سپتمبر ۲۰۰۷ به ۱۰۲۰ افغانی و قیمت یک سیر برنج به ۳۶۰ افغانی بالا رفته است. یک گزارش تازه به اصطلاح کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (۶) نشان میدهد که بیش از ۶۰ درصد جمعیت کشور بیکار اند و زیر خط فقر زندگی می کنند و درآمد روزانه شان کمتر از ۵۰ افغانی (یک دالر) است. به اساس این گزارش نیمی از کل جمعیت افغانستان به آب آشامیدنی صحی دسترس ندارند. این گزارش حاکیست که ۸۵ درصد مردم سراسر کشور به خدمات صحی و بیش از ۹۰ درصد کودکان به امکانات آموزشی ابتدایی دسترس ندارند. پایتخت به سرزمین صدها هزار بیکار و بی روزگار بدل شده است. خوانندگان گرامی میتوانند وضع اقتصادی رقت انگیز باشندگان کابل را در نامه مورخ ۲۸ اگست سال ۲۰۰۷ آقای سمندر زیر عنوان "نامه ای از کابل" (۷) مطالعه فرمایند. او مینویسد که: «در داخل شهر کابل هزار ها خیمه پلاستیکی را میبینی که مردم در همین آفتاب سوزان زیر آن زندگی میکنند. در هر گوشه کابل فقر، گرسنگی، بیکاری و بد بختی و ظلم و استبداد بیداد میکند. در همین کابل دیروز یک زن را دیدم که کودکش را میفروخت چون مصارف او را نمیتوانست پوره کند. در شهر کابل و در هر کوچه آن که راه بروی در هر چند قدمی ات زندهای دریوزه گر یا گدا را با مردان و کودکان گدا و یا سوال گر میبینی. مردان و زنان معیوب و کودکان بیش از حد تصور در روی سرک ها و کوچه ها و پس کوچه ها دست دراز نموده و پول یک شکم نان را میخواهند. من کودکانی را میشناسم که مسؤولیت پیدا نمودن نان برای خانواده های پنج نفری و اضافه تر از آنرا بدوش دارند.... این گوشه یک کابل است. گوشه کابلیکه اکثریت مردم در آن زندگی مینمایند. اما یک کابل دیگر هم وجود دارد. در کابل دیگر انسانهایی اند که گرسنگی و فقر را نمی شناسند و عیش و نوش شبانه روزی شان ادامه دارد» (۷).

ولایات کشور وضعی بدتر از کابل دارند. هم دولت دست نشانده و هم به اصطلاح جامعه بین المللی آگاهانه به پروژه های نمایشی بسنده کرده و زیر ساخت های اقتصادی کشور را نه تنها باز سازی نکرده اند، بلکه زیر نام بازار اقتصاد آزاد، کشور را به قهقرا برده اند. «مافیای چون غرب و اروپا با خریداری اراکین دولت افغانستان و پول وحشتناک شان افغانستان را مبدل به یک کشور کاملاً وابسته با اقتصاد متورم نموده اند. همه مسایل باید در گرو سکتور های خصوصی بوده و دولت به عنوان ضعیفترین و فاسد ترین ارگان سیاست گذار آن باشد» (۸). در این رابطه وزرای مالیه، اقتصاد و تجارت دولت دست نشانده مجری سیاست های ضد مردمی هستند که زمینه انهدام اقتصاد ملی را به نفع اقتصاد غارتگران بین المللی آماده کرده اند. به این ترتیب فقر عمومی شدت یافته و احتیاج مردم روز به روز بالا میرود و این با خواسته های سیاسی اشغالگران مطابقت تام دارد.

در دوره شاه شجاع: «اما انگلیس ها علی الرغم تزیید بر مالیات، از عوارض گمرکی بسیار کاستند تا امتعه انگلیسی به کثرت وارد شده صنایع دستی و محلی کشور را از بین ببرد. وقتیکه شاه مداخله کرد مالیات بر واردات

گمرکی را مجدداً افزود، مکناتن نگذاشت و به حمایت تجار دلال و سود خوار برخاست» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۸).

در دوره حامد کرزی : یکی از عوامل اشغال افغانستان در پهلوی مسایل ستراتیژیک نظامی، سیاسی و اقتصادی تصاحب منابع مواد خام و تسلط بر بازار فروش است. بر همین مبناست که اشغالگران، ملک ما را به کشور مصرفی تبدیل کرده اند که اکثریت عظیم ضروریات کشور از خارج وارد میگردد و در داخل کشور متاع قابل ذکری تولید نمی شود. باز هم باید در حق شاه شجاع دعای خیر کرد که در موضوع به طرفداری صنایع و تجار ملی مداخله کرد و تاسف بر کرزی و دم و دستگاهش که در پیش چشمان خود فعل و انفعالات خانه برانداز سرمایه امپریالیستی را در مورد اقتصاد کشور میبینند و حرفی به زبان نمی آورند و اقدامی نمیخواهند بکنند. در این رابطه قابل یاد آوریت که وزرای مالیه، اقتصاد و تجارت کشور از همه بیشتر گناه میکنند و دروازه های کشور را به روی امتعه خارجی به صورت فراخ باز مانده اند.

در دوره شاه شجاع : « در ته این اوضاع ظاهری یک فعالیت سیاسی خاینانه بی هم در کشور جریان داشت و آن اینکه انگلیس ها با تمام دقت میکوشند که برای تضعیف ملت افغانستان و هموار شدن راه استعمار در بین توده های مردم و هم حلقه های اشرافی و فیودالی و روحانی، خصومت و رقابت و اختلافات جدی از نظر سیاست و سمت و عشیره و مذهب و زبان و غیره ایجاد نماید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۸).

در دوره حامد کرزی : در این دوره هم اجنبی ها همان کار استعمار کهن را انجام میدهند، چنانکه در عراق سنیان و شیعه ها را با هم به جنگ انداختند. استفاده از مردمان ساکن در شمال افغانستان برای درهم کوفتن مردم جنوب این کشور سیاست استعمار نوین است. این سیاست در واقعیت امر و به صورت عموم انداختن اقوام غیر پشتون در برابر قوم پشتون است. در این سیاست شوم استعماری ائتلاف شمال به مثابه ستون اصلی استعمار شرق و غرب به جان هم میهنان خود افتیده و در پیشاپیش ارتش استعماری در حرکت است. ائتلاف شمال به خصوص شورای نظار قوت های ناتو و امریکا را در تخریب وطن مدد میرسانند. جانب دیگر این بازی مدهش را نیرو های سیاه و تاریخزده طالبان تشکیل میدهد که جلو آنها نیز بدست امریکاست. امریکا دیربست برای افغانی ساختن جنگ های افغانستان تلاش دارد و در صدد آنست که تلفات نیروهای امریکایی را به حد اقل تقلیل دهد و افغان را توسط افغان بکشد. از اینروست که ائتلاف شمال را پیش انداخته و به قتل پشتونها و تخریب مناطق پشتون نشین میگمارد. از همین روست که نفاق های قومی، سمتی و مذهبی دامن زده میشوند و شورای نظار، سمتی ها، پرچمیها از یک جانب و عده ای از افراد "افغان ملت"، خلقیها، طالبان و عده ای نا بخرد دیگر اعم از اشراف و روحانیون خود فروخته از جانب دیگر همه روزه به این آتشی که بیگانگان افروخته اند، دامن میزنند.

۶ - مقاومت

در دوره شاه شجاع : « در سال ۱۸۳۹ با ورود و استقرار شاه و دوستان انگلیس او در افغانستان، در زیر پرده های تاریک ابهام در گذشت، و هنوز ملت افغانستان در سرتا سر مملکت از درک ماهیت اصلی این دستگاه عاجز بود. زیرا معابر دشوار گذار و حمل و نقل بطی و قلیل بود، مخابرات منظم و سریع و تبلیغات زود رس وجود نداشت. لهذا برای آنکه خبر یک حادثه مهم از مرکز کشور در ولایات دور دست برسد ماه ها وقت لازم داشت و آنهم توسط کاروانها فقط از شهری به شهری میرسید. سالی لازم بود تا این خبر در قریه ها و قصبات مملکت منتشر گردد. پس در سال ۱۸۳۹ فقط اینقدر مردم شنیدند که شاه شجاع "وارث حقیقی" سلطنت افغانستان از هندوستان بر گشته و داخل افغانستان شده است، منتهی با او قشونی از دوستان فرنگی او همراه است که بعد از مختصر استراحتی به هندوستان بر میگرددند. تنها مناطقی که در عرض راه این ورود قرار داشتند بیشتر از دیگران با قضایا آشنا میشدند، زیرا قوای اجنبی را با چشم خویش در کشور خود تماشا میکردند. به همین سبب بود که در راه قلات، غلجایی ها از دیدن شاه تنفر نشان دادند و در غزنه به جنگ برخاستند. وقتیکه شاه در کابل رسید مردم زرمتم و غلجایی قیام نمودند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۸).

در دوره حامد کرزی : خبر تهاجم امریکا به اسرع وقت به سر تا سر افغانستان رسید. از اینکه طالبان مثل خلقی ها و پرچمی ها و تنظیم های اسلامی بالای مردم افغانستان ظلم بسیار کرده بودند، مردم از شکست آنها خوشحال شدند. ولی از اینکه طالبان را خود امریکاییها به قدرت رسانیده بودند و آدم نا شناخته ای به حیث رئیس جمهور افغانستان نصب شد، موجب حیرت شان میگردد. مضاف بر این نصب جنگ سالاران و آدم کشان حرفه بی ائتلاف شمال که در زمان طالبان همه به خارج فرار کرده بودند، در قدرت دولتی بسیاری مسایل را در پرده ابهام پیچید، خصوصاً که مردم انتظار محاکمه این جنایتکاران را داشتند. دولت افغانستان نیرو های ایساف و نیرو های امریکایی

را به حیث نیرو های مهمان خوانده و یاد آوری کرد که این نیرو ها برای مبارزه با تروریسم، طالبان و القاعده به افغانستان آمده اند و به بازسازی کشور مدد می‌رسانند. بنا بر آن یک تعداد پروژه های بازسازی آغاز گردیده، مکاتب و پوهنتونها باز شدند و بعضی سرک ها و شفاخانه ها ترمیم و یا از نو آباد گردیدند، قانون اساسی تدوین و انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی زیر نظر امریکا به راه افتیدند. ولی با گذشت چهار، پنج سالی مردم دریافتند که همه امور مملکت به دست غربیها بخصوص امریکایی ها افتیده و دولت افغانستان چیزی بیشتر از یک آله بی جانی در دست امریکاییها نیست. حاکمیت ملی از بین رفته و استقلال کشور خدشه دار گردیده است. غربی ها مصروف تطبیق برنامه های سیاسی، نظامی و اقتصادی ستراتیژیک خویش اند. اینها در هر گوشه و کنار افغانستان قرارگاه و پایگاه آباد کرده و جنگ و بمباران را روز تا روز شدت داده و هزاران افغان را کشته و مناطق وسیعی از افغانستان را تخریب کرده اند. حامد کرزی و حکومت او محبوس بداران امریکایی خویش بوده و به مثابه موجود بی رمقی مورد استفاده قرار میگیرند. **جنگسالاران و قاتلان هزاران افغان اعم از خلقی، پرجمی، تنظیمی و طالبی در کرسی های دولتی تکیه زده و به فرمان اجنبی میرقصند. حزب اسلامی گلب الدین که کابل را تخریب کرده، دو باره در ترکیب دولت شامل شده و جنایتکاران فراوانی در ولسی جرگه و مشرانو جرگه لمیده اند.** رشوه و فساد به اوج خود رسیده و یک قشر دلالت که با اجنبی ها ساخته اند پول های فراوان بدست آورده و اموال دولت و مردم را غارت کرده میروند، در حالیکه اکثریت مردم در فقر جانگدازی دست و پا میزنند. اینست که موجی از نارضایتی های مردم نمایان میگردد و مقاومت به شکل اعتصابات و تظاهرات در برابر دولت و بداران خارجیش آغاز می شود.

در دوره شاه شجاع : «هنگامی که شاه در جلال آباد بود، استکبار و استبداد انگلیس او را به جان آورد و به حرکات مذبوحی واداشت. بعد از قیام کنزی ها و جبار خیل ها و خوگیانی ها، یک تعداد فرمانهای شاه بعنوان مردم افغانستان، در ماه فبروری بدست جاسوس انگلیس افتاد. در این فرمانها مردم بقیام ضد انگلیسی دعوت شده بودند. این قضیه پرده تشریفات ظاهری انگلیس را در برابر شاه از هم درید و شاه گفت که از سلطنت بیزار است و قصد رفتن به حج دارد. ولی البته او قادر به انجام چنین کاری نبود» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۹). «با اینکه شاه شجاع جرأت مقاومت را در برابر انگلیسان نداشت، اما چون رفتار ایشان به عزت نفس او بر میخورد، نمیتوانست از گله و شکایت خودداری کند و این خود اذهان عامه را برای قیام آماده میساخت. در بین اعیان و بزرگان، طبعاً سرداران بارکزیایی با شاه بیش از سایرین مخالفت داشتند» (۲: ۲۶۴).

در دوره حامد کرزی : قتل و کشتار حدود هشت هزار طالب و بیشتر از دو هزار افراد ملکی در سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ میلادی و تخریب صد ها قریه و دهکده در جنوب و شرق افغانستان توسط نیروهای ناتو و قوای امریکا فشار مردم را بالای حامد کرزی زیاد ساخت. چنانکه باری او در رابطه کشتار مردم ملکی توسط قوای امریکا و ناتو و کشتار بیگناهان توسط طالبان اشک تمساح ریخت. و زمانی به خاطر ازدیاد کشت خشخاش در مناطق نفوذ قوای به اصطلاح جامعه جهانی از آن کشور ها گله کرد. «هموطنان کرزی او را آله دست غرب میدانند، در حدی که نمیتواند جلو قوای بین المللی را بگیرد، تا حین مقابله با طالبان، مانع قتل افراد ملکی گردد» (۳). به قول گاردین «هیچ یک از نیرو های خارجی توجهی به حامد کرزی ندارند» (۹). حامد کرزی در سفر خویش در امریکا در اگست ۲۰۰۷ چنین گفت: «من صحبت خوبی با پرزیدنت بوش در مورد تلفات غیر نظامیان داشتم و با افتخار به شما میگویم که پرزیدنت بوش در این زمینه به شدت با مردم افغانستان همدرد است» (۱۰). این همدردی را میتوان در مقایسه خون افغان و امریکایی بخوبی مشاهده کرد. امریکا برای قربانیان سقوط طیاره امریکایی در قریه لوکربی انگلستان توسط سازمان استخباراتی لیبیا برای هر قربانی حدوداً ۱۰ میلیون دالر دریافت کرد، در حالیکه برای کشتگان دست خود در افغانستان ۵۰ دالر میپردازد. **و این در حالیست که خون یک انسان را جهان پرداخته نمی تواند و مردم افغانستان خونفروش نیستند.**

کرزی در اگست ۲۰۰۷ از اردوی ناتوان افغانستان خواست تا در عملیات نظامی از نیرو های خارجی فرمان نگیرند، بلکه از والیان ولایات طالب هدایت شوند. و این چه مضحک است که رئیس جمهور و اکثر اعضای دولت و حکومت به شمول والیان در قید بیگانه اند و اختیار هیچ چیزی را ندارند، بالخصوص اگر خواسته باشند با قوای خارجی دهن کجی نمایند. حامد کرزی بارها از نیروهای ناتو و امریکا خواسته است تا عملیات نظامی شان را با دولت افغانستان هماهنگ سازند. **مگر این سخنان کرزی نزد بداران او چون بادبست که در بادیه رها**

شود. ولی آنچه را که شاه شجاع کرد و حامد کرزی هرگز نخواهد کرد، اینست که شاه شجاع طی فرمانهای متعددی مردم را به قیام ضد انگلیسی دعوت کرد. در حالیکه حامد کرزی همیشه از نیروهای بیگانه تمجید کرده مدام از آن کشور ها تضرع کنان میخواید که نیرو هایشان را از افغانستان بیرون نکنند. علاوه بر این شاه شجاع گفته بود که: **«شمشیر من شمشیر اسلام است، هر مرد با همتی که باشد بیاید و بر دارد، مصارف چنین غازیان را من آماده خواهم کرد»** (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۵). در حالیکه حامد کرزی جنبش ضد اجنبی مردم را هم زیر نام طالب در افغانستان با قساوت توسط بداران خود در هم میکوبد. در این مورد بهتر است از محصل آزادی کشور شاه امان الله خان غازی قولی را نقل کنم. شاه امان الله به مجرد تاجپوشی استقلال افغانستان را اعلام کرد و

گفت: «من خود را از لحاظ جمیع امور داخلی و خارجی بصورت کلی آزاد، مستقل و غیر وابسته اعلان میدارم و به هیچ قدرت خارجی اجازه داده نخواهد شد تا یک سر مو به حقوق و امور داخلی و سیاست خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی زمانی چنان تجاوز نماید، من حاضریم با این شمشیر گردنش را قطع کنم». آنوقت خطاب به سفیر انگلیس که حاضر مجلس بود، گفت: «آنچه گفتیم فهمیدی!» (۱۱). اینست نمونه واقعی آزادی و آزادیخواهی.

در دوره شاه شجاع: «اینست که بار دیگر میرفت یکی از مشخصات ملی افغانستان تبارز کند و آن اینکه در مقابل دشمن خارجی طبقات مختلف کشور در صف متحدی قرار گیرند، اعم از دهقانان و پیشه وران و اکثریت فیودال و روحانی و غیره» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۹). «البته معنویات جنگ اوران افغانی از دشمن برتر بود. هر سواره افغانی یک پیاده را برداشته وارد میدان جنگ میکرد. تفنگچی افغان از فاصله ۳۰۰ متر هدف را خطا نمیکرد. توپچی افغان گله های نه پونده دشمن را بعد از اغتنام توسط چکش کوفته و در توپهای ۶ پونده خود استعمال میکرد. افراد هر یک در زمستان پوستینچه بی در بدن، سناچی از تلخان یا گندم بریان در پشت، کدو صراحی پر از باروت در کمر بند و سواره مقداری از علوفه اسب در خرچین خود داشت. این قشون در هوای آزاد و بعضاً روی برف میخوابید و با مستی از گندم و تلخان تغذیه میکرد. البته مبارزین افغانی بی قوت الظهر نبودند. زنان برای آنان نان می پختند و در عبور سپاه دشمن از بازار ها، سنگ و کلوخ و آب جوش بر فرق ایشان می ریختند. ملا ها در دهات گردش کرده، ملاک و غله داران را از فروش غله بدشمن باز میداشتند. نوکران رسمی دولت و ملازمان شخصی افسران، اخبار و مکاتبات سری دشمن را به اردوی ملی میرساندند. صنوف مختلفه مردم متحداً جان و مال خود را در راه دفاع آزادی کشور وقف کرده بودند. پس غلبه چنین جنگاورانی بر یک اردوی اجنبی حتمی بود» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۴۴).

در دوره حامد کرزی: همچنانیکه در جنگ ضد روسی همه مردم افغانستان سهیم بودند و در مقابل دشمن خارجی که تا دندان مسلح بود طبقات مختلف کشور بخصوص طبقات فقیر و پا برهنگان در صف متحدی جنگیدند، جان و مال خود را فدای آزادی میهن نموده و آخرین عسکر متجاوز روسی را به تاریخ ۱۵ فبروی ۱۹۸۹ از کشور شان بیرون ریختند. اینک این وطنخواهان در برابر استعمار نوین غرب نیز مبارزه میکنند. **وضع کنونی طوریت که در یک طرف استعمار نو سایه افکنده و در جانب دیگر نیرو های سیاه و تاریخزده طالبی مقاومت اصیل مردم را دزدیده اند. با آنها مقاومت واقعی مردم سر کشیدنیست و این مبارزه بر حق نیز سرانجام به پیروزی می رسد.**

در دوره شاه شجاع: «هر باریکه قوت انگلیس داخل افغانستان شده است تنها وقتی پیشرفت کرده است که طرف آن دولت های افغانستان قرار داشته است، ولی زمانیکه مردم افغانستان قیام کرده و بمبارزه علیه آن پرداخته است، قوای انگلیس شکست خورده و مجبور به تخلیه کشور شده است. وقتیکه مردم یک کشور بمبارزه مسلح قیام کنند قدرت هیچ کشور استعماری نمیتواند آنها سرکوب کند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۴۵). «روز ۲ نومبر ۱۸۴۲ در تاریخ افغانستان و هندوستان یکروز عمده است. این روزیست که یک امپراتوری بزرگ اروپایی از مردم یک کشور آسیایی برای همیشه شکست میخورد. از مشخصات این روز در افغانستان تبارز روحیه وحدت ملی در برابر تجاوز بیگانه است. صفوف مردم بدون امتیاز نژاد و زبان و مذهب و منطقه تحکیم شده بود» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۴۸).

در دوره حامد کرزی: این حقیقت در مورد تهاجم روسها در افغانستان و مزدور منشی خلقیها و پرچمیها و سر انجام موفقیت مردم ما مصداق یافت و در خصوص واقعیات جاری کشور و مزدوران جدید نیز صادق است. هرچند استعمار نوین توانسته است که تا حدی مردم را به این بفریبد که گویا آنها به اساس فیصله ملل متحد و جهت مبارزه با تروریسم و باز سازی به افغانستان آمده اند. ولی مردم اهداف اصلی استعمار نوین را درک کرده اند. از اینروست که نا رضایتی مردم تا سطح مبارزه مسلحانه پیش خواهد رفت.

در دوره شاه شجاع: «رهبران انقلاب که نمایندگان حقیقی توده های مردم بودند، در هر جا رهبری قوتهای مبارز ملی را در برابر قوای خارجی بعهده داشتند و با دشمن قوی و متمرکز می جنگیدند. مبارزین ملی مردم را به قیام عمومی و طرد دشمن خارجی دعوت کرده، مکاتبات را تهدید و به شاه شجاع نوشته بودند که اگر شاه در طرد دشمن دین و وطن با ملت خود نپیوندد، ما عهد کرده ایم که او را زنده نخواهیم گذاشت» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۴۹).

در دوره حامد کرزی: در این دوره خائنین ملی چون ربانی، برادران مسعود، قانونی، فهیم، دوستم، سیاف، محقق، خلیلی و غیره که خود شان را کاذبانه رهبران جنگ ضد روسی میدانند بین مردم تفرقه فراوان انداخته و هنوز در خدمت کشور های خارجی طی طریق میکنند. عده ای از آنها به شمول وابستگان ظاهرشاه در به اصطلاح "جبهه ملی" تجمع کرده و منافع مردم کشور را در پای معامله با باداران روسی و ایرانی میگذارند. بعضی دیگر در پی تامین منافع غرب عرق میریزند و برخی هم برای حاکمیت پاکستان و عربستان سعودی در افغانستان تلاش دارند. اینها بیشتر مردم را به قبول اوضاع موجود دعوت کرده و خود مصروف زراندوزی و غصب مال مردم و

چپاول دارایی های عامه بوده هر آن به استعمار عشووه فروخته و برای تصاحب چوکی های دولتی با حامد کرزی چانه زنی دارند. **اگر استعمار نوین این مزدوران را پشت و پناه ندهد، مردم آنها را زنده پوست خواهند کرد.**

در دوره شاه شجاع : «شورای مبارزین ملی فیصله کرد که از فردا صبح دوم نوامبر (۱۷ رمضان ۱۲۵۷ قمری) قیام علیه دشمن را آغاز کنند. اینست که در طلیعهٔ بامداد میر حاجی در پل خشتی و سایر ملاها در مساجد جهاد را اعلان کردند. دکانها در سرتاسر کابل بسته شد و موج پیاده و سواره با ۶ ارابه توپ بحرکت افتاد.» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۰).

در دوره حامد کرزی : در این دوره بسیاری ملاها سرنوشت ملت و مملکت را در طبق اخلاص انداخته، بخاطر کسب پول و قدرت به امپریالیزم شرق و غرب پیشکش کردند. به گونهٔ مثال این یکی چون ملا برهان الدین ربانی و دار و دسته اش سر در بالین الکساندر پوتین رئیس جمهور فدراسیون روسیه میگذارد و آن دیگری چون صبغت الله مجددی و فضل الهادی شینواری و اعوان و انصار شان در آغوش جورج بوش عشووه میفروشد. ولی اینها نزد مردم افغانستان فریاد اسلامخواهی دارند، اسلامی که در خدمت روس و امریکاست. ملا های دیگری چون ملا عمر، ملا سیاف، ملا خلیلی و ملا اکبری و همپالگان شان نیز به عنوان وطنفروشان دوره گرد سر در آخور بیگانگان دیگر دارند و هر یک به نوعی بر پای استعمار بوسه میزنند.

در دوره شاه شجاع : «وقتیکه آتش انقلاب فروزان شد تمام عمله و فعلهٔ افغانی شاه شجاع دربار را ترک کرده و به شهریان کابل پیوستند.» «شاه شجاع از بالا حصار به مکناتن نوشت که با قوای ملی از راه مصالحه داخل شود.» «اوج مبارزات مردم در کابل بود که اطلاع رسید که مردم غزنی شاه شجاع را "پادشاه فرنگی" عنوان داده اند.» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۱، ۵۵۴ و ۵۵۵).

در دوره حامد کرزی : در این دوره هزاران عسکر و افسر، وظیفه در اردوی ملی را کنار گذاشته اند و با حفظ اینکه بیشتر از شش سال از نصب حامد کرزی میگذرد، هنوز تعداد افراد به اصطلاح اردوی ملی از بیست هزار نفر تجاوز نمی کند. و آنهم افسران و عسکرانی که تعداد کم شان تعلیمات عسکری دیده اند. «صرف نظر از موجودیت یک تعداد از نظامیان با شرف در اردو که مجبور به ترک وطن شدند، قسمت عظیم لشکر خابنیز در زیر پرچم اجانب دست به کشتار مردم خود زده اند. در جریان اشغال افغانستان بوسیلهٔ قوای سوشیل امپریالیزم شوروی، اردوی مزدور افغانستان در پیشاپیش قوای اشغالگر قرار میگرفت و افغان میکشت. اینبار هم اردوی مزدور به رهبری عبدالرحیم وردک و سائر دست نشاندگان اجانب بالاخص عمال شورای نظار و بقایای صاحب منصبان باند خلق و پرچم، دوشادوش قوای اشغالی بین المللی، افغان میکشند، نه تروریست. نسل کشی به شدت ادامه دارد و اردوی بی غیرت ضد ملی افغانستان در زیر پرچم بیگانه به ارتکاب فجایع غیر قابل بیان ادامه میدهد. باند های قومی هم درین کشتار ها سهم برجسته دارند و در بدل پول در پهلوی قوای استعمار بین المللی مرتکب هر نوع جنایت و وحشیگری میگردد» (۹). این در حالیست که شعله های جنگ هر روز فروزان تر میشود. از اینروست که حامد کرزی از خارجی ها خواهش کرده که با مخالفین دولت وی داخل مذاکره شوند. این مصادف با زمانیست که حامد کرزی بنام "بیرک امریکایی" مشهور گردیده است.

در دوره شاه شجاع : طبق روایت روانشاد غباردر صفحه ۵۵۱ جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" حتا "شهزاده تیمور" فرزند شاه شجاع در جوشاجوش نبرد آزادیخواهان ملت علیه متجاوزین انگلیسی به تاریخ دوم نوامبر، در عوض ماموریت محوله که گویا «اسکات» مردم بوده تحت تاثیر عظمت خیزش قرار گرفته با ۷۰۰ عسکر مسلح خود به مقاومت می پیوندد. عین واقعه را علامه «کهزاد» مؤرخ بزرگ کشور در صفحهٔ ۴۸۴ کتاب پر محتوایش «بالا حصار کابل...» با اندکی تغییر « بجای اسم شهزاده تیمور از شهزاده فتح جنگ یاد می نماید.» آورده است (۱۳).

در دوره حامد کرزی : به علاوه آن که هیچ یک از اقارب و خویشاوندان کرزی همت و حمیت اولاد شاه شجاع را ندارند تا در کنار مردم قرار گیرند، با شدت نیز می کوشند تا در کنار زراندوزی و تاراج مایملک مردم، با تمام قوا خویش را در خدمت نیروهای متجاوز قرار داده حاکمیت استعماری آنها را تحکیم بخشند. که برادر کرزی را می توان به مثابه بارزترین نمونهٔ چنین حرکت خابنانه ای مشخص نمود.

در دوره شاه شجاع : «در ۱۵ دسمبر شاه شجاع از رفتن به هند انکار کرد و اعلان جهاد ملی را در برابر انگلیس در بالا حصار امضاء گذاشت. خانم سیل در این مورد نوشت که : شاه شجاع نه اینکه رفتن به هند را همراه انگلیس نمیخواهد، بلکه طبقات مختلف مردم را بر ضد انگلیس تحریک مینماید.» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۶).

در دوره حامد کرزی : باز هم رحمت بر شاه شجاع که به خواست مردم عمل کرده و اعلان جهاد ملی را در برابر انگلیس امضا کرد. چون مبارزات مردم هنوز شدت زیاد نیافته است، لذا حامد کرزی سر از بندگی امریکا بر

نخواهد گرفت و جهاد ملی را جهت حصول حاکمیت ملی افغانستان اعلان نخواهد کرد. از جانب دیگر خطر گریز او و دار و دسته اش به امریکا بالقوه موجود است.

در دوره شاه شجاع : «بعد از آنکه مذاکره با انگلیس ها آغاز گردید محمد اکبر خان تمام اقوال و اعمال و مذاکرات و مواعید متناقض و متخالف مکاتبات و سران انگلیس را با افغانها در طول ایام استیلای آنها، یک یک شمرد و دروغ و دو رویگی آنان را توضیح نمود و گفت که دیگر هیچ قول و قرارداد انگلیسی محل اعتماد و اعتبار ما نیست، شما غیر از فساد و تخریب بین مردم افغانستان و ادامه تسلط خود در این مملکت چیزی دیگری نمیخواهید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۸).

در دوره حامد کرزی : برخورد انگلیس با مردم افغانستان در زمان شاه شجاع با اعمال امریکا در زمان کرزی بسیار شباهت دارد. در آغاز جنگ هوایی در مقابله با طالبان در افغانستان، امریکاییان در قدم اول بدین نظر بودند که اهداف ستراتیژیک را توسط بمبیریزی زیر کنترل آورند، طالبان را از صحنه دور کنند و در ظاهر دیموکراسی را در افغانستان تعمیم بخشند. آنچه کاذبانه هدف جنگ عنوان گردیده بود یعنی سرکوب القاعده و گرفتاری بن لادن، تا هنوز برآورده نشده است. یگانه نتیجه قابل رؤیت ازین جنگ و بمباران هوایی امریکاییان اینست، که طالبان که رقیب ائتلاف شمال اند از صحنه تا جایی بیرون رفته اند. با آوردن جنگسالاران و احزاب آتش افروز جنگهای داخلی در قدرت، شکنند بودن امنیت، تشدید جنگ و تشنج اوضاع داخلی، اعلان عفو گلب الدین حکمتیار و ملا عمر توسط صیغت الله مجددی رئیس کمیسیون مصالحه ملی، تصویب منشور به اصطلاح "مصالحه ملی" از طرف "ولسی جرگه" و "مشرانو جرگه" به منظور عفو جنایتکاران جنگی و ناقضان حقوق بشر و تلاش حامد کرزی برای سهم ساختن بیشتر طالبان، خلقی ها و پرچمی ها و حزب اسلامی حکمتیار در دولت، ورود جنگ سالاران و ناقضان حقوق بشر در شورای ملی و مشرانو جرگه، دروغگویی و دو رویگی غرب بالخاصه امریکا برای مردم افغانستان آفتابی شده است. بنا بر آن امریکاییها و غربیها هم به غیر از فساد و تخریب بین مردم افغانستان و ادامه تسلط خود در این مملکت چیز دیگری نمیخواهند.

در دوره شاه شجاع : «فی الحقیقه در این جنگی که بین دو کشور آسیایی و اروپایی بوقوع آمد، آن یکی "انگلیس" امپراتوری نو بدولت رسیده غربی بود که بر تجارت و اسلحه و اخلاق استعماری - با قهر و غرور - تکیه مینمود، و این دیگری یک کشور قدیم آسیایی بود که اصالت اخلاق کریمانه شرقی خود را نباخته و در طی جنگ اول انگلیس و افغان آنرا تبارز داد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۶۲).

در دوره حامد کرزی : عین این کار را انگلیس ها در جنگ دوم و سوم افغان و انگلیس انجام دادند و روسها در جنگ افغان با روس از همین شیوه استفاده کردند و اینک امریکاییها نیز بدان توصل جسته و با اخلاق استعماری یعنی با قهر و غرور بی اندازه مخالفین خویش را از پا در می آورند و ترس و خوف ایجاد میکنند. با آنها همان طوریکه افغانان در جنگ های ضد انگلیس و ضد روس با شهامت جنگیدند، اینک در دوره کرزی در جنگ تحمیلی ناتو و امریکا به همان شهامت و اصالت ادامه میدهند.

در دوره شاه شجاع : «در جنوری ۱۸۴۲ بود که در کابل اجتماع بزرگ مردم بعمل آمد. نایب امین الله خان و میر حاجی بغرض مارش به جلال آباد و انعدام آخرین سپاهی انگلیس در افغانستان اعلان جهاد نمودند. نمایندگان ملت در بالا حصار شاه را ملاقات کرده و گفتند که : اگر او افغان و مسلمان است به سپاه ملی بپیوند و به حیث پادشاه کشور در رأس قشون مردم بعزم رزم و اخراج دشمن از جلال آباد حرکت کند، ورنه او را دیگر مردم افغانستان نه شاه و اولی الامر خود و نه افغان و مسلمان خواهند شناخت، بلکه طبق فتوای علمای مذهبی بیعت شرعی خود را ساقط خواهند شمرد، در اینصورت قبل از جهاد با انگلیس در جلال آباد، جهاد نخستین در شهر کابل و بر ضد شاه بعمل خواهد آمد. اینست که شاه شجاع برای حرکت به جلال آباد حاضر شد و برای تهیه سفر چند روزی مهلت خواست. رهبران ملی چون نایب امین الله خان و میر حاجی و امثالهم هر یک در موضع سیاه سنگ بیرقهای جهاد را افراشتند و هزاران نفر مسلح در زیر این بیرق ها جا گرفتند و در انتظار روز حرکت شاه باقی ماندند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۶۲).

در دوره حامد کرزی : تا حال بار ها از حامد کرزی تقاضا شده که از قوتهای خارجی باید خواهش کند که یک جدول زمانی برای خروج نیروهایشان از افغانستان تعیین نمایند. حامد کرزی نه تنها این کار را نکرده، بلکه پیوسته از خارجیان التجاء کرده که افراد بیشتر به این کشور بفرستند و مدت اقامت شان دوامدار باشد. حامد کرزی که خود را مسلمان و مجاهد میدانند فقط در سایه نیرو های خارجیست که میتواند به زندگی نکبتبار خود ادامه دهد. در این رابطه ملا ها او را مشایعت و ملازمت میکنند.

در دوره شاه شجاع : «هنگامی که هزاران نفر مردم مسلح در موضع سیاه سنگ کابل بیرقهای جهاد را بغرض امحای قشون انگلیسی جلال آباد افراشته داشتند، در چهار اپریل ۱۸۴۲ شاه شجاع از بالا حصار کابل خارج و در سیاه سنگ در راس قشون ملی قرار گرفت تا فردای آنروز راه جلال آباد بردارد. شب هنگام شاه نهانی به بالا

حصار برفت و بعد از انجام امور شخصی سحرگاه پنجم اپریل بسواری تخت روان عازم اردوگاه شد. ولی سردار شجاع الدوله خان پسر نواب محمد زمان خان به اتفاق نور محمد خان و شاه آغاسی دلاور خان و ۶۰ نفر همکاران دیگر از کمین برآمده و به گله و شمشیر شاه را بکشتند. بزودی این خبر در کابل منتشر گردید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۶۸). مردم از قبل در مورد او چنین گفته بودند:

سکه زد بر سیم و طلا شاه شجاع ارمنی نور چشم لات و برنس خاک پای کمپنی

«در هر حال بعد از آنکه انگلیسها افغانستان را ترک گفتند و از خرد کابل تا جلال آباد از سر نعل هزاران افسر و عسکر انگلیسی - که بدون قبر و کفن افتاده بودند - گذشتند، دوستان معدود آنها یعنی خابنین ملی افغانستان هم مجال درنگ در این کشور را نداشتند. در کابل حمزه خان غلجایی و عثمان خان به اتهام دوستی انگلیس محبوس شدند، نایب محمد شریف خان و جانفشان خان پغمانی از ترس انتقام مردم فرار کردند، پسران جانفشان خان از دم تیغ مردم گذشتند، ملا غلام پوپلزایی و محمد عثمان نظام الدوله سدوزایی و پسران شاه شجاع یکی پی دیگری در هندوستان پناهنده شدند. به این صورت یک صفحه تاریخ افغانستان که با هجوم دولت انگلیس آغاز شده بود، با انزمام آن دولت به پایان رسید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۷۱).

در دوره حامد کرزی : بعد از شکست روسها شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود که حکومت را بدست گرفته بود نه تنها از جنایتکاران بدنام خلقی و پرچمی که با دشمن روسی همکاری کرده بودند و به اثر جنایات شان یک و نیم میلیون افغان به شهادت رسید و مملکت از پا در افتاد، بازخواستی نکرد، بلکه آن جنایتکاران را از خشم مردم نجات داده و زمینه فرار آنها را صمیمانه آماده ساخت. اینک به دهها تن از جنایتکاران خلقی و پرچمی و خادیسیت ها در اروپا، امریکا، کانادا، استرالیا و غیره جاها امید اند. آن عده خابنینی که از شفقت شورای نظار دور مانده بودند آنها را حامد کرزی در آغوش کشیده و در تشکیلات دولت شامل ساخت مثلاً "آقای گلاب زوی" که در جنگ جلال آباد از موضع رهبری جناح خلق و وزیر داخله به "شهنواز تنی" که وزیر دفاع نجیب الله بود و به قوای هوایی امر داده بود که آسمان جلال آباد نباید یک لحظه بدون طیاره و بمباردمان باشد. در نتیجه در جنگ جلال آباد دوازده هزار از فرزندان این سرزمین کشته شدند. اینک "گلاب زوی" و "شهنواز تنی" بعد از سازش با گلبالدین و یک دهه چاکری مستقیم به مسکو در پهلوی "جهادیهها" قرار دارند و "گلاب زوی" که در پارلمان تکیه زده از خون کشتگان خود ماهانه به دالر معاش می گیرد. همچنین عوامل دیگر روس چون نورالحق علومی، کبیر رنجبر و دیگران به شفقت کرزی در ولسی جرگه لم داده اند. همینطور یک پرچمی معلوم الحال که دوست صمیمی روسها بود به نام ظاهر طنین به حیث نماینده مردم افغانستان - مردمی که حزب منسوب به او به قتل ایشان پرداخته - در ملل متحد مقرر گردیده است.

بنا بر آن سرنوشت حامد کرزی نمیتواند بهتر از سرنوشت شاه شجاع، آن پادشاه بد کار و گنهکار باشد، زیرا برای او مقدور نیست که تا پایان عمرش در آغوش امریکا بخوابد و از خشم ملت خویش در محافظت محافظین امریکایی قرار داشته باشد. به حکم تاریخ سر انجام در صورتی که انتقام ملت به تاخیر افتد رقیب داخلی از قماش شجاع الدوله ای این ببرک امریکایی را نزد آن شاه شجاع انگلیسی خواهد رساند و این همه ملا و روحانی که در خط اجنبی سر خم کرده اند او را مشایعت خواهند کرد. آنگاه بسیاری از اعضای دولت و اعوان و انصار کرزی که با صد ها تار و پود به ممالک خارجی بسته اند از نو به آن کشور ها پناهندگی خواهند جست و فصل دیگری از تاریخ افغانستان بسته خواهد شد.

در دوره شاه شجاع : چون شاه شجاع در آخرین روز های حیاتش خواست به طرف مردم برگشته دامن ملوثش را در جریان مبارزه ضد اجنبی پاک نماید، نمایندگان ملت نیز که به گفته علامه کهزاد می توان ترکیب آنها را «مجمع اتفاق و خیراندیشی» نام گذاشت، ضمن تدوین یک عهد نامه که در پای آن تمام رهبران شناخته شده ضد تجاوزگران انگلیسی امضاء کرده بود چنین نوشتند : «غرض از تحریر و تسطیر این کلمات خیر الدلالات این است که چون در این آوان طایفه درانی بارکزیایی بدون جهت بندگان ثریا مکان شاه شجاع الملک را به درجه شهادت رسانیدند ...» - (بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ص ۵۲۰).

در دوره کرزی : تا جایی که از سیر حوادث بر می آید به یقین می توان حکم کرد که کرزی حتما همان «شرافت» شاه شجاع را نیز ندارد تا بعد از نابودیش کسانی بیابند و از موضع حامیان مقاومت ضد اجنبی بر وی چنین حکمی را صادر نمایند. اما با آنهم در صورتی که بخواهد خیانتش را با ایثار خونس بشوید می توان بدان امید بست که تشابه در زندگی، تشابه در مرگ را نیز به دنبال آرد.

قابل توجه است که آنچه در پایان دوره شاه شجاع و راندن انگلیس از افغانستان اتفاق افتاده بود، در آغاز دوره حامد کرزی نیز رخ داد. پس از قتل شاه شجاع و شکست انگلیس « اینست که بعد از نثار خون هزاران نفر افغان وطنپرست یکدسته سرداران و شهزادگان گریزی و فراری - که وطن را در برابر شمشیر دشمن ترک کرده و بدولت های خارجی پناه برده بودند - از هندوستان و ایران در کابل و قندهار بالای سریر حکومت ریختن گرفتند»

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۷۳). عین این کار پس از شکست روس ها و دولت مزدور در افغانستان اتفاق افتید و در شکست طالبان و سرازیر شدن قوای خارجی بار دیگر تکرار شد. چنانکه آنهایی که در دوره طالبان فرار را بر قرار ترجیح داده بودند در سایه قوای نظامی امریکایی از خارج به وطن برگشته بالای سریر حکومت ریختن گرفتند، بگونه مثال حامد کرزی، اشرف غنی احمد زی، سید مخدوم رهین، جلالی، نورستانی و ارسلا از امریکا، داکتر امین فرهنگ از آلمان، برادران احمد شاه مسعود و قانونی از انگلستان، داکتر عبدالله و قسیم فهیم از تاجکستان، دوستم از ترکیه، برهان الدین ربانی و شهزاده مصطفی ظاهر از کانادا، صبغت الله مجددی از دنمارک، عبدالرسول سیاف از عربستان سعودی، شیخ آصف محسنی، کریم خلیلی، اکبری و تورن اسماعیل از ایران و عده ای هم از کشور های دیگر. پسانتر افراد دیگری نیز به این گروه پیوستند مانند داکتر اعظم دادفر، داکتر رنگین اسپنتا و داکتر جلیل شمس از آلمان.

در پایان قابل یاد آور است که شاه شجاع و کرزی در ضمن وجوه مشترک سیاسی مشترکات انفرادی دیگری هم دارند. در حالیکه زبان مادری هر دو پشتوست، آنها به زبان دری نیز مسلط اند. و از اینکه هر دو سالیان دراز در هندوستان اقامت داشتند، به زبانهای اردو و انگلیسی نیز آشنایی کامل دارند. آنچه این هر دو را از هم متمایز میسازد ساحة ادب است. حامد کرزی به ادب و ادبیات دسترسی ندارد، در حالیکه شاه شجاع ادیب و شاعر بود. اینست نمونه ای از کلام او :

صبح دمید و روز شد، یار شبینه خانه رفت	یار چو رفت از برم، عشرت جاودانه رفت
شیشه تهی قدح نگون، بانگ نی و چغانه رفت	شب که پس از هزار روز آن بت رشک مهروماه
شب که پس از هزار روز آن بت رشک مهروماه	پاسی ز شب نرفته بود همنفسان چه گویم آه
مرغ سحر تو گم شوی یار به این بهانه رفت	مرغ سحر تو گم شوی یار به این بهانه رفت

(شاه شجاع)

۷ - پایان سخن

چنانیکه از سطور بالا روشن گردید، شاه شجاع در بسی موارد سیاسی با حامد کرزی وجوه مشترک دارد، با حفظ اینکه شاه شجاع به وضعیت ذلتبارش پی برده و در نهایت بعد از همه خیانت هایی که به کشور خود کرده بود ندامت کشیده، جانب مردم را گرفته و بر ضد انگلیس ها اعلان جنگ صادر نموده بود. امریکاییها توانستند به کمک حامد کرزی، نوکران اجنبی اعم از هم قماشان خودش، ائتلاف شمال، طالبان، حزب اسلامی گلب الدین، خلقی ها و پرچمی ها و نوکران سی آی ای و اس آی اس را در حکومت دست نشانده جابجا کنند و عده ای دیگری از آنها را در به اصطلاح "ولسی جرگه" و مشرانو جرگه راه دهند. بدین ترتیب سرشت و سرنوشت کشور ما بدست دولتهای غربی و در رأس آنها اضلاع متحده امریکا افتاده، حامد کرزی بمثابة آله بیجانی در دست غربیها جا گرفته، میهن ما به مثابه یک مستعمره در وابستگی غلیظ سیاسی و اقتصادی قرار گرفته و بار دیگر صحنه جنگ های خونین نیابتی گردیده است. قابل تعجب است که هر پگاه و بیگاه عده ای از سر شناسان کشور که هم و غم شان را تعویض مهره های دولت میسازد، فریاد بهبودی اوضاع را در کرنش با استعمار سر داده، تجویز می دهند که اگر در جای حامد، محمود میبود و مسؤولیت کلبی را مقصود عهده دار می شد، در آن صورت کعبه مقصود حاصل گشته بود. در این رابطه گفته از سعدی مصداق می یابد که :

خانه از پایبست ویرانست خواجه در بند نقش ایوانست

به همان سان که شاه شجاع در دامن انگلیس و ببرک کارمل در آغوش روسها لمیده بود، آقای کرزی هم سر به زانوی غربیها گذاشته در خواب عمیق وابستگی فرو رفته و هنوز هم او و همکارانش درک نکرده اند که یک حکومت تحت اداره اجنبی در افغانستان قابل قبول نیست. و این حقیقت را واقعیت های شکست انگلیس ها و روس ها درین سرزمین ثابت کرده اند.

از جانب دیگر جنگسالاران و مافقیای مواد مخدر، مانند خاینین ملی دوران شاه شجاع، در آغوش دولت دلخواه ناتو جا خوش کرده اند و به جنگ دامن میزنند، چنانکه صد ها گروه مسلح با ظرفیت هزاران نفر تفنگ بدست زیر فرمان ائتلاف شمال در کشت و معاملات مواد مخدر مصروف جنگ و خشونت اند و سیل سلاح را از شمال کشور به جنوب برده و به طالبان میفروشند. از طرف دیگر پاکستان و تا جایی ایران، طالبان را مجهز کرده و برای جنگ و خرابکاری به افغانستان میفرستد که این خود موجب تشدید جنگ از جانب ناتو میگردد. هرچه ناتو به شدت عمل

کند، تلفات آن برای مردم ملکی بیشتر شده و این جنگ از بیگناهان کشور قربانی بیشتر میگیرد. نتیجه آن میشود که پول های زیادی برای جنگ و تخریب کشور به مصرف میرسد و مردم به چشم سر می بینند که ناتو و قوای امریکا نه تنها برای کمک به مردم نیامده اند بلکه کمر به قتل ملت و تخریب کشور بسته اند. در نتیجه انزجار مردم از اشغالگران و طالبان هر روز بیشتر میگردد و چنانکه در زمان شاه شجاع مقاومت مردم قوام یافت و شاه را با حامیان انگلیسی اش روفتند، دیری نخواهد پایید که حامد کرزی با دم و دستگاهش بنا بر حکم تاریخ به پایان دوران دلتبارش برسد. و این مکلفیت افراد ملی و صداقتمند جامعه افغانیست که در سر آشوب سقوط یک دولت دست نشانده نگذارند مقدرات کشور بدست یک نیروی سپاه وابسته دیگر که طالبان باشد، بیافتد.

منابع :

- ۱- میر غلام محمد غبار : افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ ایران، سال ۱۳۵۹ هجری شمسی.
- ۲- میر محمد صدیق فرهنگ : افغانستان در پنج قرن اخیر، با ضمائم و اضافات جدید، ۱۹۸۸ م.
- ۳- Roth Ciesinger : حامد کرزی کیست؟ روزنامه "تاگس شپیگل"، برلین، مؤرخ ۱۹ اگست ۲۰۰۷ م. ترجمه از خلیل الله معروفی، برلین، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، ۲۱ اگست ۲۰۰۷ م
- ۴- بی بی سی : ایالات متحده امریکا در افغانستان پایگاه های نظامی اعمار میکند. صفحه انترنیتی بی بی سی، بخش افغانستان، مؤرخ ۲۹ سپتمبر ۲۰۰۴ م.
- ۵- حمید انوری : "مارشال بی کتاب و ترس از کتاب" ، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، ۱۹ سپتمبر ۲۰۰۷ م.
- ۶- بی بی سی : گزارش افغانستان از وضعیت اقتصادی و اجتماعی، صفحه انترنیتی بی بی سی، بخش افغانستان، مؤرخ ۳۰ اگست ۲۰۰۷ م.
- ۷- باقی سمندر : نامه از کابل. پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، ۲۸ اگست ۲۰۰۷ م.
- ۸- محمد سالم هلالی : نامه سرگشاده به آقای عصمتی. پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۷ م.
- ۹- میر عبدالرحیم عزیز : "امریکا در باطلاق افغانستان فرو میرود" ، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین" ، اگست ۲۰۰۷ م.
- ۱۰- بی بی سی : اختلاف نظر بوش با کرزی بر سر ایران. صفحه انترنیتی بی بی سی، بخش افغانستان، مؤرخ ۷ اگست ۲۰۰۷ م.
- ۱۱- سید عبدالله کاظم : به مناسبت تجلیل از هشتاد و هشتمین سالگرد استقلال کشور. پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، ۱۸ اگست ۲۰۰۷ م.
- ۱۲- حمید انوری : "از کودکان جنگ تا کودکان بنگ" ، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین" ، ۱۰ اکتوبر ۲۰۰۷ م.
- ۱۳- احمد علی کهزاد : "بالا حصار کابل و پیش آمد های تاریخی". جلد اول و دوم، مرکز نشراتی میوند، پشاور، پاکستان، ۱۳۷۸ هجری شمسی.